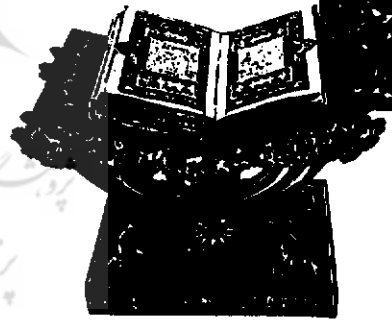


# پاسخ به شبهات فخر رازی در مسأله امامت\*



## ■ فصل اول : معرفی فخر رازی و تفسیرش

### الف - شرح حال مصنف

محمد بن عمر بن حسین بن علی طبرستانی •  
الاصل<sup>(۱)</sup> رازی الولاده، قرشی النسب فخرالدین  
لقب، تمیمی بکرّی القبیله، ابو عبدالله الکنیه، امام  
رازی و فخر رازی و امام فخرالدین الشهره، به شیخ  
الاسلام و ابن الخطیب<sup>(۲)</sup> و ابن خطیب الرّی هم  
متصف،<sup>□</sup> اشعری الاصول، شافعی الفروع، «از  
فحول حکما و علماء شافعیّه»، جامع علوم عقلیه و  
نقلیه، در تاریخ و کلام و فقه و اصول و تفسیر و  
حکمت و علوم ادبیه و فنون ریاضیه، وحید عصر  
خویش و مرجع استفادۀ افاضل بود.<sup>(۳)</sup> وی در  
خاندانی از اهل علم در «۲۵ رمضان المبارک ۵۴۴ یا  
به قولی ۵۴۳» در شهر ری متولّد شد.

استاد نخستین او در فقه و کلام پدرش بود. در  
مقدمه رساله تحصیل الحقّ که سلسله اساتید خود را  
در فقه تا امام شافعی بر می شمارد، از پدرش  
ضیاء الدین عمر آغاز کرده است. وی پس از مرگ  
پدرش چندی در نزد فقیه شافعی کمال الدین  
سمنانی متوفی ۵۷۵ تلمذ کرد...<sup>(۴)</sup>

وفات فخر رازی روز دوشنبه عید فطر اسلامی

محمد جواد یزدی

• در این نوشته اشکالات تفسیر کبیر در مسأله امامت مطرح شده و  
از بحث فضائل ائمه علیهم السلام و آنچه فخر رازی برای اثبات  
برتری ابوبکر و... بر علی علیه السلام و... آورده صرف نظر نموده  
و آن را به فرصت دیگری موکول نمودیم.

• نیاکان متأخر او مکی الاصل بودند.

□ پدرش ابوالقاسم ضیاء الدین عمر خطیب ری، شاگرد ابو محمد  
بنفوی فقیه بزرگ شافعی بود.

زوری (قرن هفتم) معتقد به مکتب اشراق و پیرو متعصب شیخ اشراق، از مخالفان تند فخر است.<sup>(۱۱)</sup> از دیگر مخالفان وی، می توان شمس الدین ذهبی (محمد بن احمد، متوفی ۷۴۸) - مورخ و رجالی و محدث معروف قرن هشتم و سراج الدین سرمیاحی مغربی - که کتابی در نقد التفسیر الکبیر فخرالدین نوشته و ... نام برد.<sup>(۱۲)</sup>

البته پیروان و معتقدان امام فخر نیز در مقام دفاع و ردّ اقوال مخالفان بوده اند. فخر نیز در آثارش از خود دفاع کرده و تهمت های مخالفان را مردود شمرده است.

در رساله اعتقادات فرق المسلمین والمشرکین در فصل مربوط به احوال و اقوال فلاسفه، با اشاره به این که برخی از حاسدان و دشمنان در دین او طعن می زنند و او را خارج از مذهب اهل سنت و جماعت می شمردند در دفاع از خود می گوید:

«همه می دانند که من و اسلافم جز بر مذهب سنت و جماعت نبوده ایم و در یاری و تحکیم آن کوششهای بسیار کرده ایم، همه شاگردان من و شاگردان پدرم داعیان و حامیان این مذهب بوده اند...»<sup>(۱۳)</sup>

#### ■ ویژگی های تفسیر کبیر

۱ - تفصیل بسیار، گاه تا حد اطناب در این تفسیر مشاهده می شود.

۲ - در تفسیر کبیر، استطراد و بحث فرعی بسیار است. استطرادهای او در زمینه همه معارف است، از فقه و فلسفه گرفته تا عرفان و علوم بلاغی و لغت و نحو و ...

۳ - بیشتر مطالب این تفسیر جدلی و ردیه وار است، نخستین و مهمترین حریفانش معتزله می باشند.

۴ - وی به بیان و جوه تناسب بین آیات و بین

سال ۶۰۶ هجرت مطابق ۱۲۰۹ میلادی، در حدود شصت و دو سالگی در هرات واقع شد و به نوشته بعضی، محض احترام و تجلیل بسیاری که از طرف دولت در باره وی بوده، در دل فرقه کرامیه تولید حسد نموده و مسمومش نمودند...<sup>(۵)</sup>

#### ■ مذهب فخر رازی

برخی از شرح حال نگاران، شیعه بودن یا دست کم استبصار فخر رازی را مطرح کرده اند.<sup>(۶)</sup> اما مطمئناً حقیقت جز آن است، و فخر رازی شافعی و در این راه بسیار متعصب بود.

وی نه تنها در آثار مختلف و گونه گونی که در باره عقاید نگاشته، بر این عقاید پای می فشارد، بلکه در تفسیری هم که در سالهای پایانی عمرش نوشته، بر اثبات آراء پیشینش اصرار می ورزد و در آراء مخالفین، تشکیکات زیادی وارد کرده و سعی بر افکار آنها دارد.<sup>(۷)</sup>

اختلافات کلامی او با معتزله، سبب اخراجش از خوارزم شد، و صوفیان نیز نظرگاهشان در اساس با فخر رازی متفاوت بود. ولی سرسخت ترین دشمنان فخر رازی کرامیه بودند. فخر رازی نیز در ردّ اقوال کرامیه و نفی آراء تشبیهی و تجسیمی آنان سخت اهتمام داشته<sup>(۸)</sup> و در آثار کلامی خود جای جای به ردّ عقائد آنان پرداخته است.

حنبلیان نیز که همواره با شافعیان اشعری سر خصومت داشتند، با وی دشمنی می ورزیدند.<sup>(۹)</sup>

ابن تیمیه (احمد بن عبدالحلیم ۶۶۱ - ۷۲۸) از مخالفان تند و افراطی او است و در آثارش، از جمله رساله «بغیة المرتاد» و «شرح العقیده الاصفهانیة» آراء فخر را در کنار حکما و اشاعره دیگر رد کرده، حتی او را تکفیر نموده و از عبده اصنام خوانده است.<sup>(۱۰)</sup>

از سوی دیگر کسی چون شمس الدین شهر

پافشاری نموده است.

او بارها در نصوص دال بر ولایت و امامت علوی تشکیک کرده است. بسیاری از محققین این بافته‌های او را ناشی از تعصب شدید وی می‌دانند. مطالب رازی را در این موارد «مرزبانان حماسه جاوید» چون آیه الله علامه میر حامد حسین هندی (ره) در عقبات الانوار و مرحوم علامه امینی در الغدير و... به دایره نقد ریخته و بطلان عقائدش را ثابت کرده‌اند.

آنچه که در اینجا بدان می‌پردازیم، مواردی است از این دست که در «مفاتیح الغیب» آمده است: رازی در ذیل آیه اکمال تلاش عبثی می‌کند، تا ثابت کند که این آیه شریفه در مورد علی علیه السلام نازل نشده است. (۲۲)

در ذیل آیه شریفه تبلیغ، از آن همه اسناد گوناگون و روایات متعدد می‌گذرد و با توجیه نامناسبی سعی می‌کند ثابت کند که آیه شریفه از تباطی با ولایت علی علیه السلام ندارد. (۲۳)

در ذیل آیه شریفه انذار (شعراء / ۲۱۴) و حدیث معروف «بدء الدعوه» آنچنان تحریف‌گرانه گذشته که گویا چنین واقعه‌ای نبوده و در هیچ منبع و مصدری ثبت نشده است. (۲۴)

در ذیل «انما ولیکم الله ورسوله...» (مائده/ ۵۵) سخن را می‌گستراند و با تشکیک و تردید سعی می‌کند تا ثابت کند، این آیه ارتباطی با علی (علیه السلام) نداشته و نمی‌شود از آن ولایت و امامت را استفاده کرد. (۲۵)

در ذیل آیه شریفه... «هی مولیکم وبئس المصیر» (حدید/ ۱۵) سعی می‌کند، تا ثابت کند که «مولی» به معنای «ولی» «سرپرست» و «اولی» به تصرف نیست و تصریح می‌کند که چون سید مرتضی در اثبات امامت علی (علیه السلام) به حدیث «من کنت مولاه فعلى مولاه» استناد کرده (۲۶) این

سوره‌ها، و به نقل شواهد شعری، به قصد استشهاد لغوی یا نحوی یا بلاغی اهتمام دارد. (۱۴)

۵- لازم به ذکر است که جنبه‌های کلامی این تفسیر، بارزترین جنبه آن است، ولی در ابعاد ادبی، فقهی و شناخت اندیشه‌ها و نحله‌ها نیز تفسیری سودمند و کارآمد می‌باشد. (۱۵)

### تفسیر کبیر در دیدگاه عالمان

ابن خلکان می‌گوید: «او را تصانیف مفید در فنون متعدد است، از جمله تفسیر قرآن کریم که در آن بسیاری از شگفتی‌ها و شگرفی‌هاست.» (۱۶)

ابن تیمیه: «در تفسیر فخر رازی همه چیز هست جز تفسیر.» (۱۷)

حسین ابن احمد معروف به نظام نیشابوری: «لطائف و بحث‌های عمیق آن بشمار است، اما آمیختگی آن به زوائد و ناروائی‌ها نیز غیر قابل انکار.» (۱۸)

محمد حسین ذهبی این اثر را از کتب «تفسیر به رأی جایز» معرفی می‌کند و می‌نویسد: «به دائرة المعارف علم کلام و علوم طبیعی، شبیه‌تر است تا به تفسیر عادی...» (۱۹)

سیوطی: «صاحب دانش‌های عقلانی تفسیرش را از گفتار حکیمان و فیلسوفان و همگان آنان آکنده ساخته و از موضوعی به موضوع دیگر می‌پردازد...» (۲۰)

برخی نیز، آنچه را ذهبی و امثال او، برای این تفسیر عیب می‌شمارند، حُسن آن می‌دانند و آن را از تفاسیر گرانقدر در تاریخ تفسیر می‌دانند. (۲۱)

### تفسیر کبیر و اهل بیت علیهم السلام

چنانکه گفته شد فخر رازی یک سنی اشعری شافعی متعصب است که - حتی در تفسیر کبیر که در اواخر عمرش آن را نگاشته - سرسختانه بر عقائدش

اشاره می نماید.

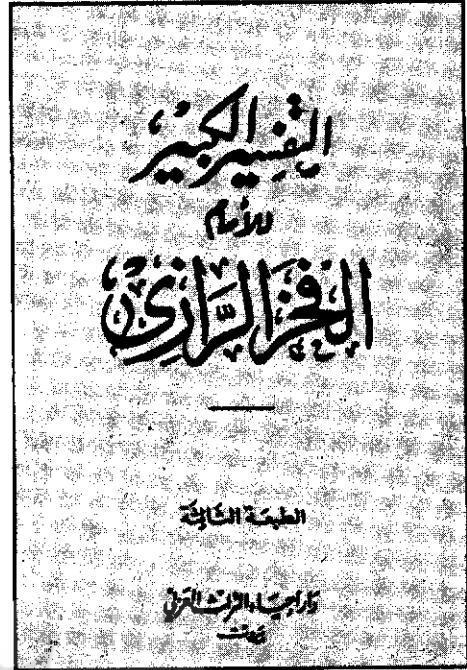
مثلاً در ذیل آیه شریفه «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي...» (بقره/۲۰۷) و در ذیل «داستان مباحله» (آل عمران/۶۱) و در ذیل آیه شریفه تطهیر «لِيَذْهَبَ عَنْكُمُ الرِّجْسُ...» (احزاب/۳۳) و... از فضائل اهل بیت علیهم السلام سخن به میان آورده است. (۳۱)

بالاخره از این موارد نیز، در تفسیر «مفاتیح الغیب» می توان یافت که روشن ترین آنها مطالبی است که وی در تفسیر سوره مبارکه حمد آورده است که: «هر که در دینداری به علی بن ابی طالب اقتدا کند، هدایت یافته است و دلیل این مطلب کلام پیامبر (صلی الله علیه وآله) است که فرمودند: «اللهم ادر الحق مع علی حیث دار» (۳۲) (خدایا: علی هر گونه باشد، حق را بر محور او بچرخان).

آنگاه در ضمن نقد و رد اقوال دیگران می گوید: «دلائل عقلی و عملی علی بن ابیطالب علیه السلام» با ما است، و آنکه علی (علیه السلام) را پیشوا و رهبر برگزیند، در دین و زندگی به «عروة الوثقی» چنگ زده است. (۳۳)

بالاخره در تفسیر سوره مبارکه «کوثر» فرزندان پیامبر (صلی الله علیه وآله) را مصداق آن دانسته و در توجیه آن نکات جالبی را یادآوری کرده است. (۳۴)

ولی متأسفانه وی در مقابل «خلافت بلا فصل علی علیه السلام» حساسیت داشته و سعی می کرده، با تمام توان، ادله آن را مخدوش سازد و حقائق زیادی را چونان عالمان و مفسران دیگر از اهل سنت کتمان کند... (۳۵)



مطلب را آوردم، تا روشن کنم که مولی به معنای «اولی» نیست، تا بشود برای امامت علی علیه السلام به این حدیث استناد کرد. (۲۷)\*

در ذیل آیه شریفه «وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ...» (دهر/۸۰-۱۰) شأن نزول آن را آورده و تصریح می کند که این آیه شریفه راجع به اهل بیت (علیهم السلام) است، ولی با این حال سعی می کند، بگوید: «اتقیاء از صحابه» نیز در آن داخلند. (۲۸)

وی پا را از این فراتر می نهد و در مواردی از تفسیرش به اثبات «برتری ابوبکر» بر علی بن ابیطالب (علیه السلام) می پردازد. (۲۹)

با این که خود ابوبکر هم به برتریش بر علی (علیه السلام) معتقد نبود، لذا هنگامی که زمام امور را به او سپردند در مقابل جمعیت فریاد زد: «اقبلونی اقبلونی لست بخیرکم و علی فیکم». (۳۰)

با این همه فخر رازی، در تمام تفسیرش از علی (علیه السلام) و اهل بیت (ع) به احترام یاد می کند و گاه ضمن بیان شأن نزولها به فضائل و مناقب آنان

\* ما در ذیل آیه شریفه «انما ولیکم الله...» مانده ۵۵ جواب ایشان را خواهیم داد.

## ■ فخر رازی و امامت اهل بیت علیه السلام

## ۱- آیه امامت

وإذا ابتلى إبراهيم ربه بكلمات فاتمهن قال انى جاعلك للناس اماماً قال ومن ذريتى قال لا ينال عهدى الظالمين. (بقره/۱۲۴)

آیه می فرماید: پیمان من یعنی مقام امامت هرگز به ظالمان نخواهد رسید.

اشکالات فخر رازی: مسأله اول: اهل تحقیق می گویند مراد از امام در این جا «نبی» است، به چند دلیل: اول این که خداوند فرموده: (للسان اماما) یعنی او را امام برای همه مردم قرار دادیم و کسی که چنین باشد، حتماً باید رسول باشد و دارای شریعت مستقل؛ زیرا اگر پیرو فرستاده دیگری باشد، می شود مأموم، نه امام. دوم این که لفظ اماماً دلالت دارد که او امام در همه چیز است و کسی که چنین باشد لازم است حتماً «نبی» باشد. (۳۶)

جواب: این که فخر رازی گفته، مراد در اینجا نبی است، می گوئیم: اولاً کلمه اماماً در این آیه شریفه قطعاً نمی تواند به معنی نبیاً باشد، زیرا همین که خدا تعالی به او وحی نمود که (انى جاعلك...) دلیل است بر نبوت او - و الا به او وحی نمی شد - لذا حالا بعد از نبوت به مقام بالاتری خواهد رسید! به عبارت دیگر معنی ندارد خداوند به کسی که نبی است و وحی را دریافت می کند بگوید: ترا به نبوت می رسانم.

علاوه بر این می گوئیم: ابراهیم (ع) در اواخر عمر و پس از امتحانات و آزمایشهای مختلف مثل ذبح اسماعیل (ع) و... به امامت رسید، در حالی که در جوانی به مقام نبوت و رسالت رسیده بود. زیرا آن حضرت زمانی دعوت خود را علنی ساخت و پرچم توحید را برافراشت که در سنین جوانی بود. قرآن کریم: قالوا سمعنا فتى يذكرهم يقال له ابراهيم

(انبیا/۶۰) گفتند از جوانی که به او ابراهیم گفته می شد شنیدیم که از بت ها به بدی یاد می کند.

از طرف دیگر ظاهر آیات دیگری، دلالت دارد که در سن پیری به امامت رسید. مثلاً ظاهر آیه مورد بحث نشان می دهد که حضرت هنگامی که از خداوند متعال سؤال می کند «ومن ذریتی» دارای فرزند بوده و یا به او بشارت داده بودند که دارای فرزند خواهد شد. والا می بایست سؤال خود را مشروط بیان می کرد و می فرمود: «ومن ذریتی ان رزقت».

از طرف دیگر قرآن کریم از زبان حضرت ابراهیم (ع) می فرماید: «الحمد لله الذى وهب لى على الكبر اسماعيل واسحاق» (ابراهیم/۳۹) (سپاس خدایی را که در سن پیری اسماعیل و اسحاق را به من عطا فرمود.) و حتی زمانی به او بشارت فرزند دادند که پیر شده بود «ابشرتمونى على ان مسنى الكبر فبم تبشرون» (حجر/۵۴) (آیا چنین بشارتی را به من می دهید در حالی که مرا پیری رسیده است؟ پس به چه مرا بشارت می دهید؟)

اگر در این آیات و آیات مشابه آن مثل (عنکبوت/۲۶) و (صافات/۹۹ - ۱۰۱) دقت کنیم و یا تاریخ را مطالعه نماییم، یقین خواهیم کرد، که مقام امامتی که به حضرت ابراهیم (ع) عطا شد پس از نبوت و رسالت او است (۳۷) لذا نمی توان پذیرفت که امامت همان نبوت است.

روایات زیادی به صراحت به این مطلب دلالت دارد. (۳۸ و ۳۹)

ثانیاً: آیه شریفه نفرموده: «انى جاعلك للناس نبياً»، بلکه فرموده: «اماماً» و ما حق نداریم از ظواهر قرآن کریم تعدی کنیم - مگر با دلیل قطعی. والا هر کس هر جور دوست داشت و به گمانش می رسید قرآن کریم را تفسیر کرده و هیچ سنگی روی سنگی بند نمی ماند، لذا باید

بگوئیم ابراهیم(ع) امام شدن نبی.

در این که آیه دلالت دارد که نص طریق امامت است نزاعی نیست، بلکه نزاع در این است که آیا امامت به غیر از نص ثابت می شود یا خیر؟ که در این آیه اشاره ای به این مسأله - نه نفیاً نه اثباتاً - نشده است.

جواب :

اولاً، ثابت کردیم معنی و مراد، امامت است نه نبوت، و خود فخر ضمن بحث از «لایینال عهدی الظالمین» - ذیل المسأله الثانیه - می گوید: مراد از این عهد امامت است. (۴۰) و همچنین - ذیل المسأله الخامسة - از قول جمهور فقهاء و متکلمین می گوید: «پس واجب است که مراد از این عهد امامت باشد». (۴۱)

ثانیاً: ما ثابت می کنیم که طریق دیگری برای تعیین امامت غیر از نص وجود ندارد. آیه مورد بحث دلالت دارد که امام باید از طرف خدا تعیین گردد. زیرا امامت یک نوع عهد و پیمان الهی است و بدیهی است، چنین کسی را باید خداوند دانا تعیین نماید تا خود خداوند طرف پیمانش قرار گیرد.

علاوه بر این، همچنانکه فخر رازی نیز در ذیل این آیه آورده که: «انی جاعلك للناس اماماً» دلالت دارد بر عصمت از جمیع گناهان؛ زیرا امام کسی است که باید به او اقتدا شود و اگر از او معصیتی سر بزند، بر ما واجب می شود که در آن گناه نیز به او اقتدا کنیم و این محال است. و چون به جز خداوند عالم کسی از وجود عصمت در افراد آگاه نیست، لذا امام را باید خدا تعیین کند. این نکته که آیه شریفه پیمان را به خدا نسبت داده، «عهدی» تأکید بر این دارد که مسأله امامت چیزی است که مردم در آن دخالتی ندارند؛ بلکه ملاک، تعیین الهی است نه انتخاب و اختیار امت. (۴۲)

از طرف دیگر امامت با نبوت و رسالت فرق دارد. زیرا: مقام نبوت: یعنی دریافت وحی و مقام رسالت: یعنی ابلاغ آن و مقام امامت: یعنی رهبری و پیشوائی خلق و اجراء احکام الهی. اما این که فخر رازی گفته: کسی که امام همه مردم است، یا امام در همه چیز است، باید نبی بوده و دارای شریعت مستقلی باشد؛ جواب می دهیم: خیر چنین نیست. بلکه لزومی ندارد که حتماً شخص امام قبلاً به مقام نبوت و رسالت برسد و اگر کسی قبل از او باشد که، دارای مقام نبوت و رسالت و امامت بوده، جانشین او می تواند برنامه امامت او را تداوم بخشد و این در صورتی است که نیاز به رسالت جدیدی نباشد؛ مثل ائمه علیهم السلام نسبت به پیامبر صلی الله علیه وآله. از طرف دیگر بر عکس آنچه فخر گفته که: اگر امام تابع رسول دیگری باشد، مأموم است نه امام؛ می گوئیم: هر امامی حتماً باید نسبت به پیامبر و امام گذشته تابع و مأموم باشد. به عبارت دیگر چون حقیقت ادیان ابراهیمی واحد است، هر امام و پیامبری تابع امام و پیامبران گذشته است. مثلاً خود ابراهیم(ع) تابع و پیرو نوح(ع) بود: «وان من شیعه لابراهیم» (صافات/۸۳) همانا ابراهیم(ع) از پیروان نوح او بود. چنانکه پیامبر (صلی الله علیه وآله) تابع دین ابراهیم(ع) بودند: «ثم اوحینا الیک ان اتبع مله ابراهیم حنیفاً» (نحل/۱۲۳) سپس به تو وحی کردیم که از آئین ابراهیم که خالی از هرگونه انحراف است، پیروی کن.

اشکال :

کسانی که می گویند: امام فقط با نص به امامت می رسد، به این آیه تمسک کرده اند... و این ضعیف است. زیرا گفتیم، مراد از امامت در اینجا نبوت است و اگر قبول کنیم که مراد مطلق امامت است،

اشکال :

خیر، نفی می‌نماید. (۴۳)  
چون در آیه شریفه بحث از حادثه‌ای است که در آینده واقع خواهد شد، خداوند فرموده: ای ابراهیم! کسی که - در آینده، از ذریه تو - در برخی از لحظات زندگی اش مرتکب ظلم گردد، عنوان ظالم بر او منطبق شده، لذا فاقد صلاحیت رسیدن به مقام بزرگ امامت خواهد بود.

تعبیر «لاینال» و اسناد فاعلی خدایتعالی به پیمان «عهدی» نیز اشاره دارد به این که کسی که در آینده، از ذریه ابراهیم ولو یک لحظه ظلم کند، پیمانی که از طرف خداوند نازل می‌گردد، قطعاً به او نخواهد رسید. (۴۴)

۴ - با توجه به مقام عصمتی که امام باید داشته باشد - و امام فخر نیز بدان قائل است - ظلم حتی در یک لحظه از حیات آدمی، مانع از احراز شایستگی منصب خطیر امامت است. و انسان وقتی به مقام بزرگی منصوب می‌شود سوابق او نیز بررسی می‌گردد و صرفاً به حالت او در حین اعطای مقام اکتفا نمی‌شود.

۲ - آیه اولی الامر  
یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم فان تنازعتم فی شئی فردوه الی الله و الرّسول ان کنتم تؤمنون بالله والیوم الآخر... (نسا/۵۹)

همه علماء شیعه اتفاق نظر دارند که منظور از اولی الامر امامان معصوم (ع) می‌باشند.

اشکالات فخر رازی:

بدان که قول خدای سبحان: (و اولی الامر) در نزد ما دلالت می‌کند بر این که اجماع امت حجت است و ثابت می‌شود قطعاً که اولی الامر مذکور در این آیه، حتماً باید معصوم باشند. سپس می‌گوییم: این

روافض (شیعه) به این آیه احتجاج نموده و در امامت ابی‌بکر و عمر عیب گرفته‌اند، به سه دلیل: اول این که ابوبکر و عمر کافر بودند لذا ظالم به حساب می‌آمدند، پس لازم است به امامت نرسند. دوم: این که کسی که در باطنش گنه کار باشد از ظالمین به حساب می‌آید.

سوم: به نظر شیعه آن دو مشرک بوده و هر مشرکی ظالم است و ظالم به مقام امامت نمی‌رسد. سپس امام فخر در جواب می‌گوید: آنچه شما (شیعه) ذکر کردید، معارضه می‌کند با موردی که انسان قسم می‌خورد که به کافر سلام نکند. بعد به فردی که الآن مؤمن است، ولی قبلاً سالهای متمادی کافر بوده سلام می‌کند، در این صورت خلاف سوگند خود عمل نکرده. زیرا توبه کننده از کفر، کافر نامیده نمی‌شود و توبه کننده از معصیت، عاصی نامیده نمی‌شود.

جواب :

اولاً: خود فخر می‌گوید:

کسی که یک چشم بهم زدن به خدا کافر شده صلاحیت این مقام را ندارد. (تفسیر کبیر ج ۴/ ۴۵)  
ثانیاً: مردم به حکم عقل، از یکی از چهار قسم بیرون نیستند: یا در تمامی عمر ظالمند و یا در هیچ زمان ظالم نیستند، یا در اول عمر ظالم و در آخر توبه کارند و یا به عکس. شأن ابراهیم (ع) اجل از این است که از خدایتعالی درخواست کند که مقام امامت را به دسته اول و چهارم از ذریه‌اش بدهد. باقی می‌ماند دسته دوم و سوم. و از میان این دو، خداوند قسم دوم را نفی نموده است. می‌ماند کسی که در تمام عمرش هیچ ظلمی مرتکب نشده و همیشه معصوم بوده. به عبارت دیگر، آیه شریفه به طور مطلق، امامت ظالم را خواه توبه کرده باشد یا

دلیل دوم این که خدا امر به پیروی از اولی الامر نموده و اولی الامر جمع است ولی به عقیده شیعه در یک زمان بیش از یک امام وجود ندارد و حمل جمع بر مفرد خلاف ظاهر است. دلیل سوم: آیه: «فان تنازعتم...» می فرماید: (و اگر در چیزی نزاع کردید به خدا و رسول ارجاع دهید) و اگر منظور از اولی الامر امام معصوم بود، لازم بود گفته شود به امام ارجاع دهید. (۴۵)

#### جواب:

در پاسخ این که گفت: وجوب در آیه شریفه مطلق است، ولی اگر مراد، معصوم (ع) باشد مشروط می شود؛ می گوئیم: اولاً عین همین اشکالات به خود ایشان وارد است:

یعنی اگر مراد از اولی الامر اجماع باشد، باز وجوب اطاعت مشروط می شود به شناخت آنها و توان دستیابی به آنها. همین مطلب را نسبت به اطاعت رسول الله (صلی الله علیه وآله) نیز می توان گفت که اگر اطاعت ایشان، قبل از شناختشان واجب باشد، تکلیف ما لا یطاق و اگر بعد از شناخت حضرت (ص) باشد بنا به نظر فخر رازی مشروط می شود. همین اشکال حتی نسبت به حکم خداوند نیز مطرح می گردد. زیرا تا حکم خدا را ندانیم و نشناسیم، باید وجوب اطاعت نیاید، والا تکلیف ما لا یطاق است.

ثانیاً: این یک مسأله ابتدایی اصولی است که هر حکمی مشروط است به وجود موضوع و به یک سری قیود طبیعی. ولی به اینها مشروط نمی گویند، والا وجوب مطلق نمی ماند. مثلاً در جمله «عالم را اکرام کن» وجوب مطلق است؛ ولی حتماً باید عالمی باشد و او را بشناسی و... اولی الامر را حتماً باید شناخت. چه معصوم (ع) باشند چه اهل حل و عقد، چه امت و... همچنانکه

معصوم یا مجموع امت است، یا بعضی از امت. اما این که بعضی از امت باشد، جائز نیست. زیرا گفتیم، خداوند تعالی به طور قطع در این آیه شریفه اطاعت اولی الامر را واجب کرده است و واجب کردن اطاعت آنان مشروط است به اینکه ما آنها را شناخته و توانایی دستیابی به آنها و استفاده از آنان را داشته باشیم. بالضروره می دانیم که در این زمان، از شناخت امام معصوم و دستیابی به آن و استفاده دینی و علمی از او عاجز هستیم. وقتی امر اینچنین است در می یابیم، معصومی که خداوند مؤمنین را به پیروی از او امر نموده، بعضی از امت نیست. وقتی این فرض باطل شد پس باید معصومی که مراد این آیه است، گره گشایان (اهل حل و عقد) از امت باشند و با این فرض یقین حاصل می شود که اجماع امت حجت است.

این که آیه شریفه را حمل بر آنچه روافض (شیعه) می گویند بکنیم، در نهایت بُعد و دوری است به چند دلیل: اول، این که گفتیم پیروی از آنها مشروط است به این که ما آنها را بشناسیم و توان دستیابی به آنها را داشته باشیم. پس اگر قبل از این که ما آنها را بشناسیم پیروی شان بر ما واجب باشد، این تکلیف ما لا یطاق است و اگر وقتی اطاعت آنها بر ما واجب باشد که آنها و راه و روش ایشان را بشناسیم، در این صورت این وجوب (پیروی) مشروط می شود. در حالی که ظاهر آیه شریفه (اطیعوا الله و...) اقتضا دارد که وجوب، پیروی مطلق باشد و همچنین در آیه نکته ای است که با مشروط بودن نمی سازد و آن این که خداوند در یک لفظ واحد امر به پیروی از رسول و اولی الامر نموده و آن جمله: «اطیعوا الرسول و اولی الامر» است و جایز نیست که لفظ واحد هم مشروط باشد و هم مطلق. پس وقتی در مورد رسول مطلق بود در مورد اولی الامر نیز مطلق خواهد بود.



آن موضوع در خارج تحقق یافت، حکم نیز تحقق می‌یابد و هر گاه ولی امر در خارج بود، اطاعتش واجب است. این معنا خلاف ظاهر قرآن کریم نیست و این که فخر رازی تصور کرده اولی الامر لفظ جمع بوده و منظور یک گروهی است که از اجتماع چند نفر تشکیل می‌شود، صحیح نیست. (۴۷)

علاوه بر این‌ها فخر رازی در ذیل «اولا یاتل اولوا الفضل...» (نور/۲۲) می‌گوید: بدان که خدایتعالی در این آیه ابوبکر را با صفات عجیب و غریبی توصیف کرده... اول آنکه از او با کنایه به لفظ جمع یاد نموده و وقتی از مفرد، لفظ جمع کنایه آورده شود، دال بر علو مقام و منزلت وی می‌باشد. مثل آیه «انا نحن نزلنا الذکر» یا «انا اعطیناک الکوثر» پس بنگر به کسی که خداوند با جلال خودش او را با صیغه جمع می‌آورد علو مقامش چگونه است؟ (۴۸)

به راستی از این جهت بین «اولوا الفضل» و «اولوا الامر» آیا فرقی هست!؟

این اشکال جواب‌های دیگری هم دارد که فعلاً برای رعایت اختصار از ذکر آنها صرف نظر می‌کنیم.

اما این که چرا نفرموده به امام معصوم (ع) رجوع کنید، می‌گوییم: نزاعها و اختلافات را می‌شود به دو دسته تقسیم کرد: ۱- آنهایی که نمی‌شود به اولی الامر رجوع کرد. ۲- آنهایی که می‌شود به اولی الامر مراجعه نمود.

دسته اول مثل اختلاف بین شیعه و سنی در تشخیص مصداق اولی الامر، که باید به کتاب و سنت مراجعه نمود. در کتاب به پیروی مطلق از اولی الامر، تأکید شده است. پس آنها معصومند و اما هنگامی که به سنت رسول الله (صلی الله علیه وآله) مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم روایات زیادی را افراد موثق (از خاصه و عامه) نقل کرده‌اند که در آنها

حکم خدا و رسولش را باید شناخت. و در رابطه با اشکال آخرش می‌گوییم چرا آیه شریفه نفرمود فردوه الی الاجماع او الی اهل الحل والعقد.

اما این که چرا لفظ اولی الامر جمع است؟ جواب این است که: امام معصوم (ع) در هر زمان گرچه یک نفر بیش نیست، ولی در مجموع زمانها افراد متعددی را تشکیل می‌دهند، و می‌دانیم آیه شریفه تنها وظیفه مردم یک زمان را تعیین نمی‌کند و مربوط به عصر خاصی نیست. (۴۶) و هر فرد در عصر خود باید تابع امام زمانش و ائمه قبلی باشد، و اطاعت از سنت ائمه (ع) بر ما واجب است، همچنانکه اطاعت از سنت رسول الله (صلی الله علیه وآله) بر ما واجب است؛ والا اطاعت از رسول (ص) مخصوص زمان خودشان می‌شد. لذا فقها باید سنت ائمه (ع) را نیز تحقیق کرده، برای مردم بیان کنند و در عصر غیبت غیر مجتهد باید از مجتهد تقلید نماید. این که فخر گفته: ما از شناخت امام معصوم عاجزیم، جواب داده شد. زیرا مجتهدین شیعه، سنت ائمه علیهم السلام را برای ما بیان می‌کنند.

از طرف دیگر عبارت «اولی الامر» «اسم جمع» و به معنی صاحبان امر است که دلالت بر کثرت اشخاص شامل آن است و مانعی هم ندارد که منظور از آن افرادی باشند که یکی پس از دیگری امور را در دست می‌گیرند. در قرآن کریم مشابه این استعمال موارد دیگری نیز وجود دارد. مانند: «فلا تُطع المکذبین» (فلم/۸) از تکذیب کنندگان اطاعت مکن. و مانند: «انا اطعنا سادتنا و کبرائنا» (احزاب/۶۷) ما از سروران و بزرگان خویش اطاعت کردیم و امثال این آیات.

ایسن گونه استعمال را منطقیون مانند قضیه حقیقه می‌دانند، یعنی برای یک موضوع معین و مفروض، حکمی صادر می‌شود که هرگاه

## نکته: بحث اجماع

اجماع یعنی اتفاق آراء در یک مسأله، از نظر اهل تسنن اجماع اصالت دارد. یعنی اگر علماء اسلامی (اهل حلّ و عقد)، یا همه امت در یک مسأله، در یک زمان، وحدت نظر پیدا کنند، نظرشان حتماً صائب است. لذا توافق آراء آنها در حکم وحی الهی و قول پیامبر (صلی الله علیه وآله) است و خطا نمی باشد.

ولی شیعه برای اجماع، اصالت قائل نیست؛ مگر اجماعی که مستند به قول معصوم (ع) و کاشف از آن باشد. لذا حجیت اجماع از نظر ما به خاطر اتفاق آراء نیست، بلکه ما آن اندازه برای اجماع حجیت قائلیم که کاشف از سنت باشد. (۵۲)

فخر رازی همچنانکه گفتیم، می گوید: مراد از اولی الامر و معصوم اجماع و اتفاق نظر است. یکبار به اجماع امت (۵۳) و بار دیگر به اجماع اهل حل و عقد (۵۴) اشاره و تعبیر کرده است.

ما ابتداءً راجع به اجماع اهل حل و عقد و سپس به اجماع امت اشکالاتی را مطرح می کنیم:

## الف: اجماع اهل حل و عقد

۱- اتفاق نظر بین اهل حل و عقد جز در موارد نادر روی نمی دهد و آنها نیز معصوم از خطا نیستند.

۲- اهل حل و عقد، علماء یک فرقه امتند نه علماء تمام امت. آنها نیز نه تنها با همدیگر اختلاف دارند، بلکه اهل حل و عقد یک جامعه با اهل حلّ و عقد جامعه دیگر یا یک زمان با زمان دیگر اختلاف داشته اند. مثلاً اهل حلّ و عقد جامعه شافعی، با حنفی و مالکی و حنبلی و هر یک از آنها با یکدیگر اختلافات زیادی دارند و این ثابت می کند یا همه

تصریح شده که اولی الامر، عبارتند از: علی بن ابیطالب و حسن بن علی و حسین بن علی و فرزندان (علیهم السلام) در بعضی از احادیث نام هر امام و نام پدر و فرزندش آمده، تا مبادا زمانی مغرضان و متعصبان، شک و شبهه ای ایجاد کنند (۴۹) یا در آنها دست برده و تحریف کنند.

۲- دسته دوم مانند اختلاف در احکام یا طرز اجرای آن، که می شود به اولی الامر و سنت و روایات آنها مراجعه کرد. لکن اگر امام معصوم (ع) چیزی را بیان نمود از کتاب الله یا علم و دانشی است که از پیامبر (صلی الله علیه وآله) به آنها رسیده است. در احادیث اهل بیت (ع) می خوانیم که اگر از ما سخنی بر خلاف کتاب الله و پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقل کردند هرگز نپذیرید.

شاید آیه شریفه که فرموده: به خدا و رسولش مراجعه کنید، اشاره به همین باشد، که اولی الامر چیزی جز کتاب و سنت ندارند.

فخر رازی چند بار تکرار کرده که هر که در دینداری به علی بن ابیطالب اقتدا کند، هدایت یافته. (۵۰) زیرا پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: «اللهم ادر الحق مع علی حیث دار» (۵۱) (خدا یا حق را با علی بگردان هر جاکه او بگردد)\* لذا در این بخش سخن خود را به قسمتی از خطبه امیر المؤمنین (ع) مزین می کنیم:

«اگر در چیزی اختلاف کردید، آن را به خدا و رسولش ارجاع دهید. ارجاع به خدا این است که کتابش را حاکم قرار دهیم و ارجاع به پیامبرش، به این است که به سنتش متمسک گردیم. هرگاه به راستی کتاب خدا به داوری طلبیده شود، ما سزاوارترین مردم به آن هستیم. (و به حکم خدا، از همه شایسته تر برای خلافتیم) و اگر سنت پیامبر حکم گردد، ما سزاوارترین و برترین آنها نسبت به سنت اویم.» □

\* فخر رازی چند جای دیگر تفسیرش از امیر مؤمنان (ع) با احترام تمام یاد می کند؛ گرچه، نظر او ثبات ندارد.

□ نهج البلاغه، خطبه ۱۲۵ «وقد قال الله سبحانه فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله والرسول ...»

خطا کارند، یا به جز یکی مابقی آنها هیچ گاه معصوم نبوده و نیستند.

۳- ممکن است که اهل حل و عقد بر خلاف کتاب و سنت اجماع کنند. (اختلافات آنها نیز حاکی از این است؛ زیرا حکم کتاب و سنت چند چیز مختلف نیست) و یقین داریم، آنچه خلاف کتاب و سنت باشند به هیچ وجه حجت نیست. (این که ما شیعیان می‌گوییم حرف ائمه (ع) حجت است ثابت شده که آنها معصومند و خودشان فرموده‌اند ما هیچگاه حرفی خلاف کتاب یا سنت نمی‌زنیم. لذا اختلافی نیز بین (سنت) آنها با یکدیگر و با سنت رسول الله (صلی الله علیه وآله) و با کتاب نیست و کلمات و سنت آنها، تماماً به کتاب الله یعنی قرآن کریم بر می‌گردد). اگر بنا باشد، حرف عده‌ای که با یکدیگر اختلاف دارند، مطلقاً متبع و لازم الاطاعة باشد هیچ سنگی روی سنگی نمی‌ماند.

#### ب: اجماع امت

۱- هیچ دلیلی بر معصوم بودن مجموع امت، منهای وجود معصوم (ع) در دست نیست و از مجموع نامعصوم‌ها یک معصوم تشکیل نمی‌شود. اگر گفته شود هنگامی که جمع بر مسأله‌ای اتفاق می‌کنند قطعاً اجتماع آنها حق است، می‌گوییم: اگر این ادعا درست باشد، پیروان سایر ادیان نیز می‌توانند بر حقانیت خود علیه اسلام چنین اجتماعی بکنند. علاوه بر این هیچ ربطی میان اجتماع مردم بر یک موضوع و مطابقت آن با واقع خارجی وجود ندارد. (مگر آن که بین اجتماع مردم معصوم (ع) نیز باشد که از انحراف آنها جلوگیری نماید).

۲- تاریخ نشان داده که بین تمام افراد امت اتفاق نظر روی نداده است و اگر بنا بود از اجماع همه امت تبعیت شود، یک بلا تکلیفی و نابسامانی در غالب شئون مسلمین به وجود می‌آمد که شارع

مقدس به آن راضی نبود.

۳- اگر گفته شود مراد مجموع امت من حیث المجموع است، می‌گوییم: مجموع من حیث المجموع وجود خارجی ندارد تا مؤمنین از آن پیروی کنند. علاوه بر این که مراد فخر رازی، مجموع افراد است که آنها نیز بدون امام (ع) معصوم نیستند.

۴- مرحوم شیخ اسدالله محقق کاظمی می‌گوید: «قوی‌ترین دلیلی که عامه برای حجیت اجماع به آن استناد می‌کنند حدیث: «لا تجتمع امتی علی الخطا»، و احادیث دیگری است که شبیه به این مضمون را دارد و همگی مرسل می‌باشند.»

ایشان تحت عنوان: «عبارات گروهی از علماء عامه در ردّ بر اجماع»، از امام الحرمین در دو کتاب شرح کتاب الوریقات و کتاب برهان می‌آورد که این مسأله ظنیه است نه قطعی، و نه تنها نص معتبری بر آن نداریم، بلکه ادله قائلین به آن به مرتبه ظواهر هم نمی‌رسد و غزالی نیز تصریح کرده که دلیلی بر اثبات این مطلب (حجیت اجماع) نداریم، چون نه خبر متواتری داریم و نه نصی از کتاب، و اثبات اجماع به وسیله اجماع هم بی‌ارزش است. (۵۵)

۵- برآستی سؤالی مطرح می‌شود که چرا فخر رازی یک بار اجماع اهل حلّ و عقد را کافی دانسته (۵۶) ولی در جای دیگر اجماع همه امت را لازم دانسته؟ (۵۷)

آیا مرادش این است که اجماع اهل حلّ و عقد مصون از خطا نیست، (پس اجماع امت لازم است) یا بر عکس عقیده دارد که اجماع همه امت محقق نمی‌شود، لذا باید به اولی اکتفا کرد یا...؟

#### ۳- آیه اکمال

اليوم ينس الذين كفروا من دينكم فلا تخشوهم واخشون اليوم اكملت لكم دينكم واتممت عليكم

نعمتی و رضیتُ لکم الاسلام دیناً... (مانده، ۳)

منظور از الیوم در آیه شریفه روز غدیر خم است، روزی که پیامبر (صلی الله علیه وآله) امیر مؤمنان علی (علیه السلام) را رسماً برای جانشینی خود تعیین نمود. آن روز بود که آئین اسلام به تکامل نهایی خود رسید و کفار در میان امواج یأس فرو رفتند. زیرا انتظار داشتند، اسلام قائم به شخص باشد و با از میان رفتن پیامبر (صلی الله علیه وآله) اوضاع به حالت سابق برگردد، و اسلام تدریجاً برچیده شود... روایاتی در این مورد وارد شده که بعداً به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم.

اشکال :

یاران ما (اهل تسنن) می‌گویند: این آیه دلالت می‌کند بر بطلان قول رافضه (شیعه) و این مطلب به دلیل این است که خدایتعالی بیان می‌کند، که کفار از تبدیل دین مأیوس شدند و تأکید هم کرده با جمله: «فلا تخشوهم و اخشون، یعنی از آنها ترسید و فقط از من بترسید». پس اگر امامت علی ابن ابیطالب (رضی الله عنه) منصوص از طرف خدایتعالی و رسولش بود آنهم نص واجب اطاعه، پس کسی که خواسته باشد آن را مخفی نماید و یا تغییر دهد، باید به مقتضای این آیه مأیوس باشد و لازم می‌آید که احدی از صحابه قادر بر انکار این نص و تغییر و پوشیده نگاه داشتن آن نباشد. و چنانچه امر اینطور نیست، بلکه حتی ذکری در مورد این نص به میان نیامده است و اثر و خبری از آن وجود ندارد، می‌یابیم که این نص دروغ است و امامت علی ابن ابیطالب (ع) منصوص نمی‌باشد. (۵۸)

جواب :

اولاً این که فخر رازی ادعا کرده، ذکری در مورد امامت و ولایت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) به

میان نیامده و اثر و خبری از آن وجود ندارد، جز انکار حق و سرسختی بر اساس عناد، چیز دیگری نمی‌تواند باشد. زیرا گذشته از روایات شیعه در این موضوع که در حدّ مستفیض و بلکه متواتر است، روایاتی هم که از طریق عامه رسیده و دلالت صریح دارد، بر نزول آیه مبارکه اکمال در روز غدیر خم و در باره امامت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) مستفیض است. ما در این جا اکتفا می‌کنیم به نقل چند روایت از عامه و قضاوت را بر عهده خواننده محترم می‌گذاریم.

۱- ابراهیم بن محمد حموینی باسند خود از ابو هارون عبدی از ابو سعید خدری نقل می‌کند که گفت: «پیامبر (صلی الله علیه وآله) روزی - که مصادف با پنجشنبه بود - مردم را به غدیر خم دعوت کرد و دستور داد خار و خاشاک زیر درختی را بزدایند، آنگاه مردم را به سوی علی (علیه السلام) فراخوانده و بازوی او را گرفت و بالا برد، به طوری که مردم سپیدی زیر بغل او را دیدند، و از یکدیگر جدا نشده بودند که این آیه شریفه نازل گردید:

اليوم اکملت لکم دینکم و... سپس حضرت (ص) فرمودند: الله اکبر علی اکمال الدین واتمام النعمة ورضا الرّب برسالتی والولاية لعلی علیه السلام (الله اکبر بر کامل شدن دین و تمام گشتن نعمت و رضای پروردگار به رسالت من و ولایت علی علیه السلام). بعد فرمودند: اللهم ال من والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله (خدایا دوست بدار هر کس که او را دوست دارد و دشمن دار هر کس که با او دشمنی ورزد، یاری کن کسی که او را یاری کند و خوار کن کسی که او را خوار نماید).» (۵۹)

قریب به همین مضمون، روایت دیگری است که ابو نعیم اصفهانی در «ما نزل فی القرآن فی علی» و سعد بجستانی در «الولایه» و حاکم حسکانی،

تاریخی غدیر، خداوند دین خود را توسط ولایت و امامت برای امت کامل نمود و کفار از ضربه زدن به دین اسلام و نابود ساختن آن مأیوس شدند. (۶۳)

#### ۴- آیه ولایت

انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلاة و یؤتون الزکاة وهم راکعون (مانده/۵۵)

آیه به عنوان یک نص قرآنی دلالت دارد بر ولایت و امامت ائمه علیهم السلام زیرا ولی در اینجا حتماً به معنی متصرف است نه ناصر و محب (یعنی ولایت تصرف که همان امامت باشد مراد است نه فقط محبت و نصرت).

و دو دلیل بر این امر موجود است یکی قرینه خارجی (شان نزول و روایات رسیده) دیگری قرینه داخلی (ولایت خدا و رسولش ولایت تصرف است، و «انما» نیز دال بر حصر است یعنی فقط خدا و رسولش و کسی که در حال رکوع صدقه داده ولایت دارند نه غیر آنها).

#### اشکال :

اما حمل لفظ ولی، هم بر ناصر و هم بر متصرف جایز نیست. زیرا در اصول فقه ثابت شده که حمل لفظ مشترک بر دو مفهومش با هم جایز نیست. (۶۴)

#### جواب :

اولاً: هیچ یک از محققین شیعه نگفته‌اند، که لفظ «ولی» را در اینجا به هر دو معنی (ناصر و متصرف) حمل می‌کنیم.

ثانیاً: در اصول فقه ثابت نشده که حمل لفظ مشترک بر دو مفهومش جایز نیست. (۶۵)

ثالثاً: ولایت فقط یک معنی دارد و آن قرب و نزدیکی است و حب و نصرت و تصرف از مصادیق

این عساکر و موفق احمد خوارزمی در «مناقب و...» نقل کرده‌اند. (۶۰)

۲- ابو هریره از پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقل می‌کند که فرمودند: «هر کس روز هجدهم ذی الحجه روزه بگیرد، ثواب شصت ماه بر او نوشته می‌شود.»

این روز، روز غدیر خم است، هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه وآله) دست علی بن ابیطالب (علیه السلام) را گرفت و فرمود: آیا من نسبت به مؤمنین سزاوارتر نیستم؟

گفتند: بلی ای رسول خدا! فرمود: «هر کس که من مولای اویم پس علی نیز مولای اوست.»

عمر گفت: مبارک باد! مبارک باد! ای فرزند ابیطالب! مولای من و مولای هر مسلمان گشتی.

آنگاه این آیه شریفه نازل شد: «الیوم اکملت لکم دینکم...» (۶۱)

ثانیاً: آیه شریفه مورد بحث راجع به یأس کفار (مشرکین یهود و نصاری) است از دین، نه راجع به تغییر نص امامت و ولایت امیرالمؤمنین (ع) توسط بعضی از صحابه (مسلمان).

حتی آیه شریفه نفرموده: «الیوم یأس الذین کفروا والمنافقین» یا «ینس المنافقین یا ینس بعض الصحابه» بلکه فرمود: «ینس الذین کفروا...» و عجیب است از فخر رازی با این که خودش در ذیل همین آیه کریمه چند بار به صراحت تکرار کرده که منظور این است که «کفار» مأیوس شدند از غلبه بر دین و از بین بردن آن، و در این هنگام خدایتعالی فرمود: «الیوم ینس الذین کفروا...» (۶۲) باز مختار خود را فراموش کرده می‌گوید: به مقتضای این آیه لازم می‌آید که احدی از صحابه قادر بر تغییر نص امامت علی بن ابیطالب (ع) نبوده، بلکه از تغییر و پوشیده داشتن آن مأیوس باشند. (زیرا آیه شریفه فرمود: الیوم ینس الذین کفروا...!)

لذا آیه شریفه بیانگر این است که در روز

آن می‌باشد.

ادامه اشکال فخر رازی:

و اما وجه دوم: پس می‌گوییم، چرا جایز نباشد که مراد از لفظ ولی در این آیه، ناصر و محب باشد؟ و ما دلیل اقامه می‌کنیم، بر این که حمل لفظ ولی بر این معنی (ناصر) بهتر است از حمل آن بر معنی متصرف... به چند دلیل: دلیل اول، آنچه شایسته به ما قبل و ما بعد این آیه است، غیر از این معنی چیزی نیست. اما ما قبل این آیه می‌گوید: (یا ایها الذین آمنوا... و منظور این است که یهود و نصاری را دوستان و یاران خود نگیرید... و وقتی ولایت نهی شده در آیه ۵۱ به معنی نصرت و یاری باشد، ولایتی هم که به آن در آیه ۵۷ امر شده نیز به معنی نصرت و یاری است. ما بعد این آیه می‌فرماید: یا ایها الذین آمنوا... در این جا نهی از ولایت پذیری یهود و نصاری را دوباره بیان کرد و شک نیست که ولایت نهی شده ولایت به معنی یاری است. پس همین طور ولایت در آیه - انما ولیکم الله - باید به معنی نصرت باشد و هر کس که انصاف داشته باشد و تعصب را ترک کند و در ابتدا و انتهای آیه تأمل نماید، یقین پیدا می‌کند بر این که ولی در آیه - انما ولیکم الله - غیر از ناصر و محب چیز دیگری نیست و ممکن نیست ولی به معنی امام باشد. زیرا این آوردن کلام بیگانه است، در بین دو کلامی که برای غرض و هدف واحدی ذکر شده‌اند و این در نهایت سستی و سقوط است و باید کلام خدا را از آن پاک نمود. (تفسیر کبیر، ج ۱۲، ص ۲۴ - ۲۸)

جواب:

اولاً: ادله‌ای که فخر رازی آورده تا ثابت کند که حمل «ولی» بر ناصر و محب اولی است تا حمل آن بر متصرف، باطل است. زیرا او گفته: چون کلمه

اولیاء در آیات ۵۱ و ۵۷ همین سوره به معنی محب است، همچنین در آیه مورد بحث نیز چنین است، و الا آوردن کلام بیگانه است بین دو کلامی که برای غرض واحد ذکر شده‌اند؛ در صورتی که این آیه با آیه بعدش (یعنی آیه ۵۶) دارای غرض واحدند نه با آیات ۵۱ و ۵۷. به عبارت دیگر آیه بعدی یعنی: «ومن يتولى الله ورسوله والذین آمنوا فان حرب الله هم الغالبون» (مانده، ۵۶) قرینه خوبی است (علاوه بر انما و حصیر مستفاد از آن) که مراد از ولایت در آیه ولایت تصرف است؛ در حقیقت آیه مذکور (۵۶) تکمیلی است برای مضمون آیه قبل، زیرا تعبیر به «حزب الله» و غلبه بر دشمنان مربوط به تشکل حکومت اسلامی می‌باشد، نه یک دوستی ساده و عادی.

و این خود می‌رساند که ولی در آیه قبل به معنی سرپرست و متصرف و زمامدار امور مسلمین است، چرا که در معنی «حزب» یک نوع تشکل و همبستگی اجتماعی برای تأمین اهداف مشترک افتاده است. (۶۶)

دلیل اطمینان آور داریم، که آیه مورد بحث شأن نزول خاصی دارد و جداگانه نازل شده؛ پس ولی به معنی محب و ناصر نیست.\*

ثانیاً، بر فرض محال که این آیات با هم نازل شده باشند و وحدت سیاق داشته باشند، باز ما آن وحدت را از بین نبرده‌ایم. زیرا مخالفت با سیاق،

\* با توجه به شأن نزولهای آیه که به طور مستفیض، بلکه متواتر در کتب شیعه و سنی نقل شده، و گواهی تاریخ اسلام مسأله صدقه دادن در حال رکوع مربوط به علی (علیه السلام) است (۶۷) و روایاتی نیز از ابوذر رضوان الله علیه و... داریم که این آیه شریفه در باره علی (علیه السلام) نازل شده. (۶۸) همه می‌دانند طبق فرموده پیامبر (ص) ابوذر از راستگوترین افراد است. لذا اگر به روایات او بها داده نشود، به هیچ روایتی نمی‌شود اعتماد کرد. خود فخر به روایات خیلی ضعیف‌تر بارها و بارها اعتماد نموده است.

والجنابه که برای جامع غسل مستحب و واجب استعمال شده است.

حکم در این آیه شریفه به شکل قضیه حقیقه است نه خارجی،<sup>(۷۱)</sup> همچنانکه حکم در آیه شریفه الزانیة والزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة (نور/۲) (به هر زن زناکار و مرد زناکاری صد تازیانه بزنید) و... به شکل قضیه حقیقه است یعنی هر زمانی مصداق این عنوان بود حکمش نیز می آید و همچنین است قوانینی که مجلس شورای اسلامی و... وضع می کنند.

آری آیه شریفه در مقام بیان جعل ولایت و اثبات این مقام است لکن تصرف وی در خارج و عمل به مقتضای ولایت و حکومت امر دیگری است که شرایط خاص خودش را طلب می کند.

نظیر این را در آیات دیگری نیز داریم مثل دعای زکریا که فرمود: «فهب لی من لدنک ولیاً» (مریم/۵) (پس مرا از نزد خود ولیی - فرزندی که سرپرست امور من باشد - ببخش) که آن فرزند بعد از مرگ زکریا بولایت بالفعل می رسید. و مثل فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در حجة الوداع که براء بن عازب نقل می کند حضرت (ص) زیر درختی نشسته و دست علی «علیه السلام» را گرفته و فرمود: «الست اولی بالمؤمنین من انفسهم» (آیا من اولی به تصرف نسبت به مؤمنین - از خودشان - نیستم) «قالوا: بلی» (گفتند: آری) آنگاه فرمود: الا من انا مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه...<sup>(۷۲)</sup> (بدانید که هر کس من مولای اویم علی (ع) نیز مولای اوست) که قطعاً مراد این بود که ولایت علی (ع) در آینده به فعلیت می رسد. (و چون قبش حضرت (ص) پرسیدند الست اولی ... نمی توانیم بگوییم مراد از ولایت در این فرمایش حضرت (ص) دوستی و محبت است)<sup>(۷۳)</sup>

حتی کسانی که آیه شریفه را بر ابی بکر تطبیق

هنگامی مطرح است که چند معنی برای ولایت فرض کنیم، به طوری که لفظ مشترک باشد بین دو معنی (نصرت و تصرف). ولی دیدیم که ولایت فقط یک معنی دارد و آن قرب و نزدیکی است و کلمه «اولیاء» در آیات ۵۷ و ۵۱ به معنی دوستی صرفاً عاطفی و قلبی نمی باشد، بلکه از تصرف و تسلط کفار نیز نهی فرموده، یعنی نهی کرده از قرب و دوستی ای که نوعی از تصرف و دخالت در امور را دربر دارد.<sup>(۶۸)</sup>

اگر ولایت را به معنی تصرف و امامت بگیریم مؤمنین مذکور در آیه در هنگام نزول آیه موصوف به ولایت نبودند زیرا علی بن ابیطالب در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم دارای تصرف نبود در حالی که آیه اقتضا می کند که این مؤمنین در هنگام نزول آیه موصوف به ولایت باشند اما چنانچه ولایت را به معنی دوستی و یاری بگیریم در زمان نزول آیه اقتضا می کند که این مؤمنین در هنگام نزول آیه موصوف به ولایت باشند.

جواب:

این که فخر رازی گفته چون علی بن ابی طالب «علیه السلام» هنگام نزول آیه ولی امر نبود و این صفت را بالفعل نداشت پس باید ولایت را به معنی دوستی حمل کرد، نیز باطل است زیرا:

اولاً: این آیه شریفه با لفظ ولیکم ولایت را برای خدایتعالی و آنگاه برای رسولش و شخص دیگری اثبات می نماید، بدین معنی که یک ولایت اصیل واحدی وجود دارد که از آن خداست، اما ولایت و اولی الامر از توابع آن است، لذا فقط کافی است که ولایت اصیل فعلیت داشته باشد.<sup>(۷۰)</sup>

به عبارت دیگر مراد آیه شریفه جامع کسانی است که بالفعل ولایت دارند و استعمالات شبیه به این را در زبان عربی داریم مثل اغتسل للجمعه

اولوا الفضل منکم والسّعة...» (نور/۲۲) (توانگران شما نباید از دادن مال به خویشاوندان و تهیدستان... دریغ کنند) را بر ابوبکر تطبیق داده‌اند.

ثانیاً: کسانی که این روایات (اعطاء انگستری امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را نقل کرده‌اند از بزرگان عرب و افرادی بوده‌اند که لغت آنها با لغات دیگر مخلوط نشده است، و اینان روایات را بدون هیچگونه شکی در انطباق عنوان «الذین آمنوا» بر علی بن ابیطالب (ع) نقل نموده‌اند و همچنین است کسانی که آن را بر ابوبکر منطبق کرده‌اند حتی خود فخر رازی احتمال داده که مراد از آیه شریفه شخص معینی باشد و اقوال بعضی از مفسرین را در این رابطه نقل نموده است. (۷۵) و (۷۶)

کسی که اوضاع عمومی و جو اجتماعی زمان نزول آیه شریفه را ملاحظه کند در می‌یابد که اگر نام علی علیه السلام ذکر می‌شد عاملی برای برانگیختن کینه‌های پنهان و تعصبات باطل می‌شد به خلاف ذکر عنوان جمعی که از آن انتظار تحقق افراد زیادی می‌رود. (۷۷)

#### اشکال :

ما با دلیل واضح بیان کردیم که آیه قبل یعنی «یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه» (مانده/۵۴) از قویترین دلایل بر صحت امامت ابی‌بکر است پس اگر این آیه بر صحت امامت علی (علیه السلام) بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله) دلالت کند لازم‌اش تناقض بین دو آیه است و این باطل است پس باید یقین و قطع پیدا کرد به این که دلالتی بر این که علی (علیه السلام) امام بعد از رسول الله (ص) است، ندارد.

فخر رازی، در ذیل آیه قبلی «یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یأتی الله بقوم یحبّهم و یحبّونه اذلة علی المؤمنین اعزّة علی الکافرین یجهدون فی سبیل الله...» (مانده/۵۴) (ای کسانی که

کرده‌اند گفته‌اند وی بعد از مرگ حضرت (ص) به خلافت و ولایت رسید.

خدایتعالی در هفت جا مؤمنین موصوف به این‌گونه صفات را در آیه با صیغه جمع ذکر کرده است و آن عبارت است از (الذین، آمنوا، الذین، یقیمون، یؤتون، هم، راکعون) و حمل لفظ جمع بر واحد بخاطر بزرگداشت گرچه جایز است، ولی مجاز است نه حقیقت و حال آنکه اصل این است که کلام را حمل بر حقیقت نماییم.

#### جواب :

اولاً: فرق است بین استعمال و تطبیق و مجاز در استعمال است ولی اگر جمع را در خود جمع استعمال کردند - نه در مفرد - فقط در خارج و در مرحله تطبیق بیش از یک مصداق نداشت مجاز نمی‌باشد - مثل این که بگوییم کسانی که مسجد را تمیز کنند اجر دارند بعد فقط یک نفر تمیز کند - مجازگویی نشده، به عبارت دیگر آیه شریفه یک «عنوان جمعی» را مطرح می‌کند که در خارج (در یک زمان) بر یک نفر منطبق شده، در عین این‌که امکان انطباق بر افراد دیگر نیز وجود دارد (در زمانهای دیگر) مشابه این را در آیات دیگری نیز می‌بینیم مانند «یقولون نخشی ان تصیبا دائره» (مانده/۵۲) (می‌گویند...) که مطابق روایات گوینده فقط عبدالله ابن ابی‌بکر بوده و مانند: «یقولون لئن رجعنا الی المدینه...» (منافقون/۸) (می‌گویند...) که گوینده همان عبدالله ابن ابی‌بکر بوده و همچنین «تلقون الیهم بالموده» (ممتحنه/۱) (شما آنها را به دوستی می‌گیرید که مراد از افراد مورد دوستی طالب بن ابی‌بلتعه بوده است. (۷۴)

در آیه مباحله نیز کلمات شریفه نساءنا وانفسنا فقط بر فاطمه (سلام الله علیها) و علی (علیه السلام) اطلاق شده و اهل تسنن آیه شریفه «ولا یأتل



لا یكونوا امثالکم» (محمد/۳۸) (هر گاه سرپیچی کنید، خداوند گروه دیگری را بجای شما می آورد، پس آنها مانند شما نخواهند بود)

ثانیاً: ابوبکر با کسانی که زمان پیامبر (صلی الله علیه وآله) مؤمن بودند و بعد مرتد شدند، نجنگید. بلکه با «مسيلمه کذاب» و «فزاره غطفان» و قوم «قره بن سلمه قشیری» و «بنی سلیم» و «سجاح» و... محاربه نمود و آنها نیز از صحابه و مخاطبین آیه شریفه نیستند. علاوه بر این، ابوبکر با مرتدین نجنگید، زیرا کسانی را که وی با آنها جنگید، بر دو گروه بودند: اول، کسانی که در زمان پیامبر (صلی الله علیه وآله) کافر بودند و هرگز ایمان نیاوردند، مثل: اصحاب مسيلمه و سجاح که اینها در حکم کفار حربی بودند.

دوم: کسانی که مرتد نشدند، بلکه زکات خود را به او نمی دادند. زیرا وی را شایسته خلافت نمی دانستند؛ مثل: زیاد بن لبید. (۷۹)

ثالثاً: مخالفین امامت مرتد از ولایتند نه مرتد از دین. ولی آیه شریفه: «من یرتد منکم عن دینه» ناظر به ارتداد از دین است، و مرتد از ولایت مهدور الدم نیست و حکم فقهی مثل نجاست و... ندارد.

اشکال:

بر فرض که این آیه دلالت بر امامت علی علیه السلام بکند لکن ما اتفاق نمودیم بر اینکه آن آیه در هنگام نزولش دال بر حصول امامت نبود زیرا ایشان در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در بین امت دارای تصرف نبود پس این احتمال می ماند که آیه را حمل بر این کنیم که دلالت می کند بر اینکه علی علیه السلام بعداً امام می شود و زمانی که این حرف گفته شود ما هم به موجب این کلام می گوئیم آیه را حمل می کنیم بر امامت علی (ع) بعد از ابی بکر و عمر و عثمان. زیرا در آیه چیزی که دال بر تعیین

ایمان آورده ایست! هر کس از شما، از دین خود برگردد، بزودی خدا گروهی دیگر را می آورد که آنان را دوست دارند و آنان نیز او را دوست دارند؛ با مؤمنان فروتن و با کافران سرسخت و نیرومندند در راه خدا جهاد می کنند... گفته است:

این آیه از روشن ترین دلائل، برباطل بودن مذهب امامیه (روافض) است. زیرا آنها می گویند: کسانی که اقرار به خلافت و امامت ابی بکر کرده اند، همه شان مرتدند و کافر؛ زیرا نص آشکاری را که در مورد امامت علی (علیه السلام) وارد شده انکار نمودند. ما می گوئیم: اگر مطلب چنین است، به دلیل همین آیه لازم بود که خداوند قومی را بیاورد که با ایشان محاربه کند و آنها را شکست داده و به دین حق بازگرداند؛ اما وقتی چنین نیست، بلکه بر عکس، این روافض اند که شکست خورده و ممنوع از بیان گفته های باطلشان می باشند، مادعا می کنیم این آیه در مورد ابی بکر نازل شده، چون اختصاص دارد به جنگ با مرتدین و این ابوبکر بود که با مرتدین محاربه کرد، پس خدا او را دوست دارد و امامت او صحیح بود... (۷۸)

پاسخ:

اولاً: آنچه فخر در باره آیه شریفه ارتداد بحث کرده یک برداشت باطل است که تا پایان بحث او را منحرف کرده. او پنداشته که آیه شریفه می فرماید: اگر شما مرتد شدید خداوند یک عده ای را می آورد که مرتدین شما را از بین می برد؛ در حالی که آیه شریفه اصلاً چنین بیانی ندارد و قتال با مرتدین در آیه مطرح نشده است. زیرا آیه فرموده: «فسوف یأتی الله بقوم یجاهدون المرتدین»، بلکه فرموده: عده ای را می آورد که در راه خدا جهاد کرده و دین او را یاری می کنند. این آیه مثل گفتار خداوند داناست که فرموده: «وان تتولوا یستبدل قوماً غیرکم ثم

وقت باشد وجود ندارد.

جواب :

اولاً: پاسخ این اشکال در ضمن پاسخ اشکال دوم داده شد که مراد از آیه شریفه جامع کسانی است که بالفعل یا بالقوه ولایت دارند.

ثانیاً: هیچ دلیلی بر صحت امامت ابی بکر و عمر و عثمان نداریم تا آیه شریفه را حمل کنیم بر امامت علی علیه السلام بعد از آنها، بلکه بر عکس ثابت کردیم کسی که ولو یک لحظه ظالم یا مشرک بوده به مقام امامت نمی‌رسد...

ثالثاً: بسیاری از اشکالاتی که فخر رازی مطرح کرده - و آنها را ذکر کردیم - بر این مختار او وارد است که طبق مبنای او جوابی هم ندارد. مثل بالفعل نبودن امامت آنها در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و عدم استدلال آنها به آیه شریفه و ننجیدن عثمان و... با مرتدین و بودن ولی به معنی ناصر و محب و...

رابعاً: اگر خدایتعالی می‌خواست چهارمین خلیفه پیامبرش را تعیین کند و در فکر آینده مسلمانان بود پس چرا آیه‌ای برای اثبات امامت و ولایت خلیفه اول و دوم و سوم (که زماناً مقدم بر او بودند و تعیین آنها لازم‌تر بود) نازل نفرمود؟!

اشکال :

علی بن ابیطالب (علیه السلام) در زمینه تفسیر آگاه‌تر از این روافض (شیعه) بود، پس اگر این آیه دلالت بر امامتش داشت، در مجلسی به آن احتجاج می‌کرد و شیعه نمی‌تواند بگوید وی تقیه کرده. زیرا نقل می‌کنند که او در روز شوری به خیر غدید و مباحله و همه فضائل و مناقب خود تمسک نمود، ولی در اثبات امامتش به این آیه شریفه تمسک نجست، و این موجب یقین است که گفته این روافض (شیعه)، ساقط است.

اتفاقاً آن مضرت بارها به این آیه شریفه استدلال فرموده‌اند. مثلاً: در حدیث سوگند دادن آن حضرت به ابی بکر. (۸۰)

اشکال :

اما وجهی که به آن تکیه می‌کنند و آن اینکه ولایت ذکر شده در آیه، عمومیت ندارد. ولی ولایت به معنی یاری عام را، از دو طریق جواب می‌دهیم:

اول: برای ما مسلم نیست که ولایت ذکر شده در آیه عام نیست و حتی ما مسلم نمی‌دانیم که کلمه انما برای حصر باشد، به دلیل آیه «انما مثل الحیوة الدنيا کما انزلناه من السماء» (یونس/ ۲۴) شکی نیست که زندگی دنیا، امثال دیگری غیر از این مثل دارد و به دلیل آیه «انما الحیوة الدنيا لعب ولهو» (محمد/ ۳۶) که شکی نیست لهو و لعب در غیر زندگی دنیا هم گاهی حاصل می‌شود.

جواب :

اولاً: خود فخر رازی در تفسیر کبیرش بارها تصریح کرده که انما دلالت بر حصر دارد و بارها حصر را اختیار و طبق آن تفسیر نموده است. اینک به چند نمونه از آنها اشاره می‌کنیم:

۱- در ذیل آیه شریفه انما یفتری الکذِب... (نحل/ ۱۰۵) می‌گوید: «المسألة الثانية: در این آیه دلالت قوی است بر این که کذب از بزرگترین کبائر است و دلیل بر این که انما دلالت بر حصر دارد...» (۸۱)

۲- در ذیل آیه شریفه: «قل انما انا بشر مثلکم یوحی...» (کهف/ ۱۱۰) می‌گوید: «آیه بر دو چیز دلالت دارد، اول این که انما مفید حصر است...» (۸۲)

۳- و ذیل آیه شریفه: «انما حرم علیکم المیتة...» (بقره/ ۱۷۳)

۴- ذیل آیات شریفه «واذا قیل لهم» (بقره/ ۱۱) و

زندگی دنیا حاصل نمی‌شود در حالی که آیه این را نفرموده بلکه می‌فرماید زندگی دنیا فقط لهُو و لعب است. به عبارت دیگر در مقام حصر حیات دنیاست به لهُو و لعب، نه حصر لهُو و لعب به حیات دنیا و حصر در این آیه شریفه نیز اضافی است و آیات ۲۰ حدید و ۳۲ انعام و ۶۴ عنکبوت نیز مؤید این است که دنیا چیز ابدی و دائمی نیست و به سایر مثلثای دنیا اعتنایی نمی‌شود.

#### اشکال :

و اما این که استدلال نموده‌اند به این که، آیه مخصوص کسی است که در حال رکوع زکات داده است و آن علی بن ابی طالب (علیه السلام) می‌باشد می‌گوییم: این حرف به دلالتی ضعیف است:

اول: زکات اسم عمل واجب است نه مستحب، به دلیل آیه (وآتوا الزکاة).

پس اگر علی (علیه السلام) زکات واجب را در حال رکوع ادا کرده است، هر آینه وی اداء زکات واجب را از اول وقت به تأخیر انداخته و این در نزد اکثر علماء معصیت به حساب می‌آید و جائز نیست آن را به علی (علیه السلام) نسبت داد.

و حمل زکات بر صدقه مستحبی، خلاف اصل است. زیرا بیان کردیم که ظاهر آیه «وآتوا الزکاة» دلالت دارد که هر چیز که زکات است، واجب است (نه مستحب).

#### جواب :

آیه وجوب زکاة، (مثل آیه وجوب روزه) در مدینه نازل شده و لذا آیاتی که در مکه نازل شده و کلمه زکات در آن به کار رفته بود یا به معنی تزکیه نفس است، یا زکات مستحبی و لذا استعمال زکوة در مستحبی مجاز نیست.

علاوه بر این در صدر اسلام (قبل از وجوب)

«انما يستجيب...» (انعام/۳۶) (۸۳) می‌گوید انما دلالت بر حصر است.

ثانیاً: کلمه انما وضع شده برای دلالت بر افاده حصر، به خاطر تبادر نزد عرف و تصریح اهل لغت و ادب. (۸۴) و (۸۵)

و اما: این که فخر رازی گفته: «انما دلالت بر حصر نمی‌کند، به دلیل آیات «انما مثل الحیوة الدنیا کما...» (یونس/۲۴) و «انما الحیوة الدنیا لعب و لهُو» (محمّد/۳۶) نیز باطل است، بلکه انما در این دو آیه شریفه نیز دلالت بر حصر دارد، لکن حصرش اولاً حصر موصوف در صفت است، ثانیاً اضافی است. (ر.ک: شرح المختصر المعانی مبحث القصر.)

در رابطه با آیه شریفه ۲۴ یونس همچنان که فخر رازی گفته زندگی دنیا امثال دیگری هم دارد ولی این مطلب خدش‌های به دلالت «انما» بر حصر وارد نمی‌کند زیرا آیه شریفه می‌خواهد بفرماید به سائر مثلثای دنیا اعتنایی نمی‌شود. مثل قول خدای سبحان «ان نحن الا بشر مثکم» (ابراهیم/۱۱)

ما نیستیم مگر بشری مثل شما که گرچه ایشان رسول و نبی و... نیز بوده‌اند ولی می‌خواهد بفرماید خیال نکنید رسول باید بشر نباشد خیر او فقط بشری است مثل شما یا آیه شریفه «ما محمد الا رسول» (آل عمران/۳) یعنی حضرت (ص) به مرز ابدیت نرسیده و فقط رسول است (و به سایر صفات ایشان توجهی نیست) یا ما زید الا قائم که یعنی زید به نشستن و قعود تجاوز نکرده و فقط ایستاده است. دنیا نیز چیز ابدی و دائمی نیست و لذا بعدش می‌فرماید: «والله یدعوا الی دارالسلام» (یونس/۲۵) ... پس آیه شریفه دلالت بر حصر دارد.

و در رابطه با آیه شریفه ۳۶ / محمد فخر رازی خیال کرده آیه می‌فرماید لهُو و لعب در غیر

زکاة به همان معنی لغوی خود بوده و معنی لغوی آن اعم است از معنی مصطلح آن و صدقه را نیز شامل می‌شود.

#### ادامه اشکال:

دوم: آنچه شایسته مقام علی (علیه السلام) است، این است که وی در حال نماز قلبش غرق در ذکر خدا باشد و ظاهر این است که چنین کسی متوجه شنیدن و فهم کلام بیگانه نمی‌شود و لذا خداوند می‌فرماید: «الذین یذکرون الله قیاماً وقعوداً وعلی جنویهم ویتفکرون فی خلق السموات والارض» و کسی که قلبش غرق در فکر باشد، چگونه می‌تواند متوجه شنیدن کلام بیگانه باشد؟

#### جواب:

اولاً: روایت شده که پیامبر (صلی الله علیه وآله) گاهی نماز را کوتاه می‌کردند و آن را به سرعت تمام می‌نمودند. وقتی از ایشان علت این امر سؤال شد، فرمودند: «صدای گریه طفلی را شنیدم، گفتم شاید مادرش در مسجد (در حال نماز) باشد و از گریه او ناراحت شود.»<sup>(۸۶)</sup> در حالی که ایشان در هنگام نماز غرق در فکر خدا بودند و مقامشان نیز از مقام علی (علیه السلام) بالاتر است.

ثانیاً: مردان خدا جز خدا و مظاهر خدا و خواسته‌های او چیز دیگری را در ذهن ندارند. حرف‌ها و هوسهای غیر الهی بر آنها چیره نمی‌شود، ولی نسبت به حرف‌ها و خاطرات الهی اشراف دارند و شنیدن صدای فقیر عبادت است، همچنانکه صدای گریه طفل را شنیدن نیز منافاتی با غرق در فکر خدا بودن ندارد. چنین نبود که رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) و ائمه (ع) مطلقاً در تمام نمازهایشان از اول تا آخر آن، هیچ نوع صدایی را نشنوند، یا هیچ کار به ظاهر دنیایی نکنند. چنانچه

حضرت (ص) صدای گریه طفل را شنیدند و حسنین (ع) را در هنگام اشتغال به نماز مورد محبت و ملاحظت قرار می‌دادند و... ولی با همه این‌ها غرق در عبادت خدا نیز بودند.

ثالثاً: این یکی از بیانات نورانی خود حضرت علی (علیه السلام) در نهج البلاغه شریف است که فرمودند: «ان المسکین رسول الله» (قصار الحکم/ ۳۰۴) (یعنی این نیازمند (واقعی) را خدا فرستاده بود) و کسی که غرق در عبادت خداست، حرف رسول الله را نیز می‌شنود و این نیز عبادت است. (اما مسأله تیر و درد آن یک امر نفسانی و بدنی بود و لذا آن را درک نکردند چون غرق در عبادت خدایتعالی شده بودند).

آری چنین نیست که خلیفه خدا نتواند جمع کند بین عبادات مختلف و در حال غرق در عبادت اشرافی بر خاطرات الهی نداشته باشد. زیرا خاطرات در کنترل اوست، نه این که (مثل ما) در اختیار و کنترل خاطرات باشد.

#### ادامه اشکال:

سوم: دادن انگشتر در نماز به فقیر عملی است زیادی و لائق به حال علی (علیه السلام) است که این کار را نکند.

چهارم: مشهور این است که علی (علیه السلام) فقیر بوده و مالی که موجب زکات باشد، نداشته است. برای همین شیعه گفته‌اند: زمانی که وی سه قرص نان را صدقه داد، سوره مبارکه هل اتی در شأنش نازل شد...

پنجم: بر فرض که مراد از این آیه علی (علیه السلام) باشد و لکن استدلال به این معنی وقتی تام و تمام است که منظور از ولی متصرف باشد، نه ناصر و محب.

جواب: این که دادن انگشتر در نماز را زیاده

حساب کرده است، می‌گوییم:

اولاً: خود فخر به همین آیه تمسک کرده که فعل قلیل مبطل نماز نیست، و دادن انگشتر را مصداق عمل قلیل دانسته. (۸۷) علاوه بر این اگر آیه شریفه راجع به علی (علیه السلام) نباشد، بالاخره مربوط به مؤمنین که هست و آنها نمازشان را باطل نمی‌کنند (خصوصاً مؤمنین که خدایتعالی آنها را مدح نموده است!)

ثانیاً: روایت شده که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) حسنین را و یا «امامه» دختر ابی‌العاص را در نماز بر دوش خود حمل می‌کردند و زمانی که سجده می‌نمودند او را روی زمین می‌گذاشتند و هنگامی که بلند می‌شدند وی را بلند می‌کردند. (۸۸)

ثالثاً: این یک عمل عرفی بوده، لذا فعل زیاده به آن اطلاق نمی‌شود و اجماع داریم بر این که عمل کم در نماز موجب قطع نماز نمی‌شود، مثل: کشتن عقرب و یا برداشتن چیزی از روی زمین و...

اما مسأله فقیر بودن را پاسخ می‌دهیم که: اولاً علی (علیه السلام) در اواخر عمر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) صاحب مزارع زیادی بودند که آنها را احیاء می‌کردند و املاک ایشان در ینیع و اراضی عربینه و... شامل باغها و مزارع بود. (۸۹) علاوه بر این گفتیم، مراد زکات واجب نیست، بلکه صدقه مستحبی مقصود است.

پاسخ اشکال آخر هم قبلاً داده شد که به دلایل مختلف، ولی به معنی متصرف است.

روایات بسیار از شیعه و سنی در این زمینه به اندازه‌ای است که مجال هیچ شکی برای کسی باقی نمی‌گذارد که آیه شریفه در شأن امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) است آنگاه که در مسجد در حین رکوع انگشتری مبارک خویش را صدقه دادند.

حسان شاعر معروف عرب، بخاطر این کرامت اشعاری سروده که افرادی همچون خوارزمی، شیخ

الاسلام حموی، صدرالحفاظ گنجی، سبط بن جوزی و جمال الدین زرنندی (از علماء اهل تسنن) آن را نقل کرده‌اند.

ثعلبی در تفسیرش - ذیل آیه شریفه - با اسناد خود از ابوذر غفاری و آلوسی در تفسیرش (روح المعانی) ذیل آیه شریفه و تفسیر طبری ج ۱۶۵/۶ و تفسیر خازن ج ۴۹۶/۱ و ... این روایت را نقل کرده‌اند. (۹۰)

علامه امینی در الغدیر ج ۱۵۶/۳ - ۱۶۲ نام شصت و شش نفر از صحابه و تابعین ناقل این احادیث را آورده است.

این از روایات اهل سنت و اما روایات شیعه در این باره آنقدر زیاد است که به حد تواتر رسیده مثلاً در کتب اختصاص شیخ مفید (ره) و امالی و مجالس شیخ طوسی (ره) و احتجاج طبرسی (ره) و تفسیر عیاشی و... (۹۱) مشابه این مضامین بسیار است.

شگفتا از کسانی که می‌گویند داستان انگشتر و نزول آیه در این صورت باید گفت اینها یا بزرگان ناقل این احادیث (از سنی و شیعه) را عالم نمی‌دانند! و یا از نقل آنان و کتبشان اطلاعی ندارند! خداوند تعصب را نابود کند که آدمی را کور و لال می‌سازد... (۹۲)

#### ۵- آیه تبلیغ

«يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» (مانده ۶۷)

در کتاب‌های مختلف شیعه و سنی روایات زیادی دیده می‌شود که با صراحت می‌گوید، آیه فوق در باره تعیین جانشین برای پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و سرنوشت آینده اسلام و مسلمین در غدیر خم نازل شده است. (۹۳)

## اشکال :

مفسرین در سبب نزول این آیه و جوهری را ذکر کرده‌اند... وجه دهم: آیه شریفه در فضیلت علی بن ابی طالب (علیه السلام) نازل شده، و وقتی این آیه نازل شد، پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) دست او را گرفته و فرمود: «هر کس که من مولای اویم علی مولای اوست، خدایا دوست بدار هر که او را دوست دارد و دشمن بدار هر که او را دشمن دارد...».

این حرف ابن عباس و براء ابن عازب و محمد بن علی است. و بدان که این روایات گرچه زیاد است لکن شایسته این است که آن را حمل کنیم بر این که خدایتعالی، پیامبرش را از مکر یهودی‌ها و نصاری ایمن ساخت و او را به آشکار نمودن تبلیغ امر کرد، بدون این که از آنها ترس داشته باشد. و این به دلیل این است که چون ما قبل و ما بعد این آیه، در مورد یهود و نصاری سخن بسیار بیان می‌کند، پس ممنوع است این آیه را که در بین آنها وجود دارد حمل بر وجهی کنیم که از ما قبل و ما بعدش بیگانه باشد. (۹۴)

## جواب :

اولاً: فخر رازی خیال کرده آیه شریفه می‌خواهد بگوید: «ای پیامبر ما از یهود و نصاری و مکر آنها نترس ما ترا حفظ می‌کنیم» ولی چنین نیست، زیرا: همه پیامبران مخصوصاً خاتم آنها (صلی الله علیه وآله وسلم) منزّه بودند از خشیت از غیر خدا به دلیل «الذین یبلغون رسالات الله ویخشونه ولا یخشون احداً الا الله» (احزاب/۳۹) (کسانی که رسالت خدا را تبلیغ می‌کردند و از احدی جز خدا نمی‌ترسیدند). علاوه بر این، زمانی که یهود کاخهای بلند داشتند و قدرتمند بودند حضرت (ص) از آنها نترسید و هر چه ضد آنها بود فرمود: «کونوا قرده خاشین - لعناً اصحاب السبت - غلت ایدیهم -

لَعْنُوا بَمَا قَالُوا - صُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ...» حالاً که کوخ نشین و متواری شده‌اند و تسلیم شده و با ذلت جزیه می‌دادند. حضرت (ص) از آنها بترسد؟! ثانیاً: فخر رازی به وحدت سیاق متمسک شده، ولی متن آیه ثابت می‌کند که با ما قبل و ما بعد خود وحدت سیاق ندارد. پس یا مستقلاً نازل شده و یا اگر هم با هم نازل شده باشد، به عنوان یک جمله معترضه است که با قبل و بعد ارتباط چندانی ندارد. (البته از یک نظر کلی ارتباطی بین آنها می‌شود فرض کرد. زیرا تعیین جانشین برای پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) روی اهل کتاب تأثیر گذاشته و باعث ناامیدی آنها از امید به فروپاشی اسلام با رحلت حضرت (ص)، خواهد شد) (۹۵) البته معترضه بودن یک آیه یا قسمتی از آن، لغو نیست. مثل این که دو نفر که مباحثه علمی می‌کنند، ناگهان یکی شان می‌بیند مساشینی دارد به سرعت می‌آید فوراً می‌گوید: آقا برو کنار، یا آقا مواظب بچه باش، که این جمله گرچه ارتباطی با بحث علمی ندارد، ولی لغو و غیر حکیمانه نیز نمی‌باشد. (۹۶)

روایات شأن نزول نقل شده برای آیه و روایات بسیار دیگری از شیعه و سنی موید این است که این آیه به تنهایی نازل شده و با آیات قبل و بعد وحدت سیاق ندارد.

ثالثاً: بر فرض محال که بپذیریم این آیه شریفه با آیات قبل و بعدش وحدت سیاق دارند (و از روایات شأن نزول چشم پوشی کنیم) باز قرائن داخلی آیه ثابت می‌کند که مراد این آیه شریفه چیزی جز مفهوم ولایت و زعامت نمی‌تواند باشد. زیرا در این آیه شریفه (که در اواخر بعثت نازل شده سخن از ابلاغ مجموع دین نیست. زیرا غلط است بگوییم: اگر مجموع دین را ابلاغ نکنی دین را ابلاغ نکرده‌ای. روشن است که آیه شریفه نمی‌خواهد بگوید آنچه نازل شده ابلاغ کن، در غیر این صورت

الغدیر، حدیث غدیر را از صد و ده نفر از صحابه و یاران پیامبر (ص) با اسناد و مدارک زنده نقل می‌کند و همچنین از ۸۴ نفر از تابعین و ۳۶۰ دانشمند و مؤلف معروف اسلامی نقل نموده است. علاوه بر این به کتب زیر می‌توان مراجعه کرد:

احقاق الحق قاضی نور الله شوشتری با شرح مبسوط آیه الله نجفی ج ۲ و ۳ و ۱۴ و ۲۰ - المراجعات سید شرف الدین عاملی - عقبات الانوار مرحوم میر حامد حسین هندی ج ۵ و ۸ و ۹ و... دلائل الصدق مرحوم مظفر، ج ۲. در این حدیث شریف است که حضرت (ص) فرمود: «فمن کنت مولاه فعلی مولاه» (پس هر که را من مولای اویم علی مولای اوست) و سه چهار بار این جمله را تکرار نموده؛ سپس سر به سوی آسمان برداشت و فرمود: «اللهم وال من والاه وعاد من عاداه و...».

قرائن مختلفی وجود دارد که مولی در این حدیث به معنی ولی و سرپرست و رهبر است نه دوست و یار و یاور. مثلاً:

۱ - مسأله دوستی علی (علیه السلام) با مؤمنین مطلب مخفی و پیچیده‌ای نبود که نیاز به آن همه تأکید و بیان داشته باشد و متوقف کردن آن قافله عظیم در وسط بیابان و گرفتن اعتراف‌های پین در پی از جمعیت نیازی باشد.

۲ - جمله «الست اولی بکم من انفسکم» آیا من نسبت به شما از خود شما سزاوارتر و اولی نیستم؟ (که در متن این روایت آمده) تناسبی با دوستی ندارد، بلکه یعنی آن اولویت و اختیاری که من نسبت به شما دارم و پیشوا و سرپرست شمایم، برای علی (علیه السلام) ثابت است. خصوصاً با توجه به تعبیر «من انفسکم» (از شما نسبت به شما اولی هستم).

۳ - تبریک‌هایی که از سوی مردم در این واقعه تاریخی به علی (علیه السلام) گفته شد حتی تبریکی که

همین آیه را که اینک به تو نازل شده، ابلاغ نکرده‌ای. زیرا در این صورت (از نظر ادبی) تفریعی بجای می‌ماند که مفهوم ندارد. (۹۷)

پس مراد، جزء مهمی از دین است که ترک ابلاغ آن مساوی ترک اصل رسالت است که پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) در انتظار فرصت مناسب برای ابلاغ آن بودند و این جزء مهم، توحید و نبوت و معاد و آیات راجع به یهود و نصاری و منافقین و مشرکین و آیات احکام و... نبود. زیرا حضرت (ص) همه این‌ها را ابلاغ کرده بودند، و هر اس از ابلاغ آنها، در اواخر عمر شریفشان معنی نداشت.

حالا خدایتعالی می‌فرماید: بهترین فرصت حجة الوداع است و آن جزء بسیار مهمی که هنوز ابلاغ نشده و به اندازه همه دین ارزش دارد، یعنی «مسأله ولایت و رهبری» را ابلاغ کن و لذا حضرت (ص) به دستور خدای حکیم، در کنار غدیر همه را جمع نمود و خطبه مفصلی خواند و امامت علی بن ابیطالب (ع) را ابلاغ کردند.

روایات بسیار زیادی این مطالب را تأیید می‌کند که به مآخذ بعضی اشاره می‌کنیم:

شواهد التنزیل حاکم حسکانی ج ۱/ ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۰ و ۱۹۲، باب النزول و احدی / ۱۵۰، فضائل الخمه فیروز آبادی، ص ۴۳۷، تاریخ دمشق ابن عساکر ج ۲/ ۸۶، حدیث ۵۸۱ - ما نزل من القرآن فی اهل البیت (ع) - حسین بن الحکم الحبری الکوفی ص ۵۴، تفسیر ثعلبی ج ۱ / ۷۷ (چاپ خطی) و ترجمه امیر المؤمنین ابن عساکر حدیث ۴۵۲ و فرائد السمطین حموی ج ۱ / ۱۵۸ و الدر المنثور سیوطی ج ۲ / ۲۹۸ و مجمع البیان طبرسی ج ۳ / ۲۲۳ و احقاق الحق ج ۲ / ۴۱۵، ۴۱۹ - ۴۲۰ و ج ۳ / ۵۱۲ و ج ۱۴ / ۳۲ و تفسیر البرهان ج ۱ / ۴۳۶ و الغدیر ج ۱ / ۲۱۴ - ۲۱۶.

علامه امینی (ره) در جلد اول کتاب پیر ارج

عمر و ابوبکر به او گفتند.

در مُسند احمد بن حنبل آمده است که عُمَر بعد از بیانات پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به علی (علیه السلام) گفت: گوارا باد بر تو ای فرزند ابیطالب! صبح کردی و شام کردی در حالی که مولای هر مرد و زنی با ایمان شدی «هِنِيئًا لَكَ يَا بَنَ ابِي طَالِبٍ اصْبَحْتَ وَاَمَسْتَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ» (۹۸)

فخر رازی، در ذیل همین آیه عبارت عمر را چنین ذکر کرده: «هِنِيئًا لَكَ اصْبَحْتَ مَوْلَايَ و مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ» و در تاریخ بغداد به این صورت آمده: «بَخُّ بَخُّ لَكَ يَا بَنَ ابِي طَالِبٍ اصْبَحْتَ مَوْلَايَ و مَوْلَى كُلِّ مُسْلِمٍ» و در فیض الغدیر و الصواعق آمده که این تبریک را ابوبکر و عمر هر دو به علی (علیه السلام) گفتند؛ و این ها جز با ولایت به معنی خلافت سازگار نیست.

۴- اشعاری که از حَسَن بن ثابت نقل شده.

۵- علی (علی السلام) نیز به این حدیث (غدیر)

استدلال فرموده مثلاً: خطیب خوارزمی حنفی در کتاب مناقب خود از عامر بن رائله نقل می کند که در روز شورا (شورای ۶ نفری که برای انتخاب خلیفه بعد از عمر معین شده بود) با علی (علیه السلام) همراه بودم و شنیدم که او با سایر اعضاء شوری چنین می گفت: «دلیل محکمی برای شما اقامه می کنم که عرب و عجم توانایی تغییر آن را نداشته باشد... شما را به خدا سوگند آیا در میان شما کسی جز من وجود دارد که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در حق او گفته باشد «من كنت مولاه...» همه گفتند: خیر. (۹۹)\*

\* مناقب / ۲۱۷ این روایت را حموی در فوائد السمطين ب ۵۸ و ابن حاتم در درّ النظیم و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه نقل کرده اند و همچنین ابن حجر در صوائق همین مضمون را از دار قطنی نقل نموده است (الغدیر ج ۱/۱۶۱ و ۱۵۹-۲۱۳) و به استدلال حضرت علی علیه السلام در موارد دیگر از جمله در ایام عثمان و زمان خلافت خود و روز جنگ جمل و در کوفه و روز جنگ صفین و... اشاره کرده است.

## ● یادداشتها

- ۱- تلخیص مجمع الادب فی معجم الاقناب، ج ۴، ق ۳، ص ۳۵۷، بغداد ۱۹۶۵.
- ۲- تعلیقات استاد احسان عباس بر وفيات الاعيان ۳۲۹/۷ از نسخه خطی کتابخانه اسعد افندی شماره ۱۰۷/۱ / ۲۳۳۳
- ۳- ریحانة الادب محمد علی مدرس تبریزی ج ۲۹۷/۴ و هدیه الاخبیار، ص ۲۰۹ و المصنف، ص ۱۹ و تاریخ ابن خلکان ج ۴۸/۲.
- ۴- وفيات الاعيان ابن خلکان ۲۵۲/۴ بیروت ۱۹۷۲ و الوافی بالوفیات ۲۴۸/۴ و مرآة الجنان یافعی ۱۱/۴ حیدرآباد دکن.
- ۵- روضات الجنات، ص ۷۲۹ و ریاض العارفين، ص ۳۹۲ و قاموس الاعلام ج ۳۳۴۵/۵ و لغات تاریخیه و جغرافیة ج ۱۸۳/۵ و ج ۹۷/۷ و طبقات الشافعية الكبرى ج ۲۶/۱ قاهره ۱۹۶۵ و آثار البلاد و اخبار العباد زکریا قزوینی ج ۲۵۳/۱ و یسبادان ۱۸۴۸
- ۶- لسان المیزان ج ۴۲۸/۴.
- ۷- خلاصه عقبات الانوار ج ۱۳۳/۶ و ج ۱۲۸/۸ و ۱۸۴ به بعد و الغدیر ج ۱/۳۵۰-۳۵۷.
- ۸- البدایه و النهایه ۲۰/۱۳.
- ۹- صفدی ۲۵۰/۴ - سبکی ۸۹/۴.
- ۱۰- محمد صالح الزرکان ص ۳۸ به نقل از مجموعه الرسائل الكبرى ۱۶۶/۱.
- ۱۱- نزهة الأرواح، ص ۱۴۴ - ۱۴۸.
- ۱۲- میزان الاعتدال فی نقد الرجال (قاهره ۱۹۶۳) ۳ / ۳۴۰ و سیر اعلام النبلاء (بیروت ۱۹۸۴) ۲۱ / ۵۰۱ و مقدمه سیر اعلام النبلاء ۱ / ۳۵ - ۴۰ و تهذیب الكمال جمال الدین المزی (بیروت ۱۹۸۳) ۱ / ۱۸ - ۲۱ و لسان المیزان ۴ / ۲۲۸



- و صفدی ۲۵۱ / ۴ - ۲۵۲.
- ۱۳ - طبقات الشافعية الكبرى ۸۸/۴ - ۸۹ و اعتقادات فرق المسلمين والمشرکین ص ۹۱ - ۹۳ (قاهره ۱۹۸۳) و ابن ابی اصیبه ۴۱/۳ و سبکی ۹۱/۴.
- ۱۴ - تفسیر کبیر ج ۱۳۸/۷ و مفتاح السعادة ج ۴۸۱/۲ و الامام فخر رازی، ص ۱۳۳.
- ۱۵ - ر.ک: الامام فخر الدین الرزای حیاته و آثاره علی محمد حسن العماری قاهره المجلس الاعلی ۱۳۸۸ هـ. ق فصل منهج الرازی فی تفسیره ص ۱۱۷ - ۱۳۶ و دائرة المعارف القرن العشرين ج ۱۴۸/۴.
- ۱۶ - وفيات الاعیان ج ۲۴۹/۴.
- ۱۷ - الوافی بالوفیات ج ۲۵۴/۴.
- ۱۸ - غرائب القرآن ج ۸/۱.
- ۱۹ - التفسیر والمفسرون محمد حسین ذهبی قاهره دارالکتب الحدیثه ۱۲۹۶ هـ. ق ج ۲۹۵/۱ - ۲۹۶.
- ۲۰ - الاتقان فی علوم القرآن سیوطی ج ۲۴۳/۴.
- ۲۱ - مجله فرهنگ نشریه مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگی کتاب اول، ص ۲۷۰.
- ۲۲ - تفسیر کبیر فخر رازی ج ۱۱ / ۱۳۹.
- ۲۳ - همان مدرک ج ۴۹/۱۲ - ۵۰.
- ۲۴ - همان مدرک ۱۷۲/۲۴.
- ۲۵ - همان مدرک ۲۵/۱۲ - ۳۰.
- ۲۶ - تلخیص الشافی ج ۱۷۵/۲.
- ۲۷ - تفسیر کبیر ج ۲۲۷/۲۹ - ۲۲۸.
- ۲۸ - همان مدرک ج ۲۴۳/۳۰.
- ۲۹ - همان مدرک ج ۲۰۵/۳۱ و ج ۲۰۶/۳۲ و «الاسام فخرالدین» ص ۶۳.
- ۳۰ - الامامة والسیاسة ج ۱۴/۱ و کنز العمال ج ۱۳۲/۳ و... نهج الحق، ص ۲۶۴.
- ۳۱ - تفسیر کبیر ج ۲۲۳/۵ و ج ۸۵/۸ و ج ۲۰۹/۲۵.
- ۳۲ - همان مدرک ج ۲۰۵/۱ و المستدرک للحاکم ج ۱۲۴/۳ و الغدیر ج ۱۷۹/۳ و سبیل النجاة، چاپ شده همراه با «المراجعات» ص ۱۷۰ و احقاق الحق ج ۶۲۶/۵.
- ۳۳ - تفسیر کبیر ج ۲۰۷/۱ و ینابیع الموده، ص ۴۹۵ و مستدرک سفینه البحار ج ۱۷۹/۷ و احقاق الحق ج ۲۸۵/۴.
- ۳۴ - تفسیر کبیر ج ۱۲۴/۳۲.
- ۳۵ - ر.ک: زندگی فخر رازی احمد طاهری عراقی مجله معارف فروردین - تیر ۱۳۶۵، دوره سوم، شماره ۱، ص ۲۵ - ۲۹ و تفسیر کبیر یا مفاتیح الغیب بهاء الدین خرمشاهی، همان مدرک، ص ۹۱ - ۱۰۹.
- و شناسایی برخی از تفاسیر عامه (تفسیر کبیر فخر رازی) مجله حوزه ۲۸ (شماره چهارم، سال پنجم) مهر و آبان ۱۳۶۷، ص ۷۸ - ۱۰۴ و نظریات تفسیری رازی (معهرفی فخر رازی و
- تفسیر مفاتیح الغیب) مجید کبیریان، ص ۱ - ۳۸.
- ۳۶ - تفسیر کبیر (مفاتیح الغیب) امام فخر رازی بیروت دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۱ ق. ج ۲۲/۴ - ۲۶.
- ۳۷ - پرتوی از امامت و ولایت جمعی از نویسندگان تهران، انتشارات مینات ۱۳۶۲، ص ۳۰.
- ۳۸ - مرآة العقول فی شرح اخبار الرسول محمد باقر مجلسی تهران دارالکتب الاسلامیه ۱۳۷۰ ش، ج ۲۸۵/۲ - ۲۸۶ و غایة المرام بحرانی سید هاشم، تهران، چاپ سنگی به نقل از امالی شیخ مفید، ص ۲۷۲، حدیث ۱۱ و نورالثقلین حویزی شیخ عبدالعلی عروسی قم اسماعیلیان ج ۱۰۲/۱، حدیث ۳۴۲.
- ۳۹ - نورالثقلین ج ۱۰۲/۱ حدیث ۳۴۳ به نقل از پرتوی از امامت و ولایت، ص ۳۶.
- ۴۰ - تفسیر کبیر ج ۴۵/۴.
- ۴۱ - همان مدرک ج ۴۶/۴.
- ۴۲ - پرتوی از امامت، ص ۳۴.
- ۴۳ - المیزان فی تفسیر القرآن، سید محمد حسین طباطبائی، قم: اسماعیلیان، ط: خامسه ج ۲۷۴/۱ با تصرف.
- ۴۴ - پرتوی از امامت، ص ۳ با تصرف.
- ۴۵ - تفسیر کبیر ج ۱۴۴ / ۱ - ۱۴۶.
- ۴۶ - تفسیر نمونه ج ۴۴۰/۳ و درس استاد جوادی آملی ذیل آیه شریفه.
- ۴۷ - پرتوی از امامت، ص ۴۷.
- ۴۸ - تفسیر کبیر ج ۱۸۷/۲۳.
- ۴۹ - البحر المحیط، محمد بن یوسف ابوحیان اندلسی، ط: مصر دارالفکر ج ۲۷۸/۳.
- و احقاق الحق و ازهاق الباطل نور الله حسینی مرعشی نستری ط: تهران کتابفروشی اسلامیه ج ۴۲۵/۳. و ینابیع الموده، سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی، ط: اسلامبول، ص ۱۱۴ و ۱۱۶.
- ۵۰ - تفسیر کبیر ج ۲۰۷/۱.
- ۵۱ - همان مدرک ج ۲۰۵/۱.
- ۵۲ - آشنایی با علوم اسلامی شهید مطهری اصول فقه به بحث اجماع، ص ۱۵ - ۱۶ و ص ۳۶ - ۳۷ و المرجعات عبدالحسین سید شرف الدین موسوی، بیروت، ط: دوم، ۱۴۰۲ هـ، نامه ۷۹.
- ۵۳ - تفسیر کبیر.
- ۵۴ - همان مدرک ج ۱۴۴/۱۰.
- ۵۵ - کشف القناع عن وجوه حجیة الاجماع شیخ اسدالله محقق کاظمی، ص ۱۳ و ص ۱۶.
- ۵۶ - تفسیر کبیر ج ۱۴۴/۱۰ المسألة الثالثة.
- ۵۷ - همان مدرک ج ۲۲۱/۱۶ (ذیل آیه شریفه صادقین).
- ۵۸ - تفسیر کبیر ج ۱۳۹/۱۱.
- ۵۹ - غایة المرام، ص ۳۳۷، حدیث ۲.
- ۶۰ - الغدیر فی الکتاب والسنة امینی عبدالحسین احمد تهران:

- دارالکتب الاسلامیه، ط دوم ۱۳۷۲ هـ، ج ۱ / ۲۳۱ - ۲۳۴.
- ۶۱- همان مدرک ج ۲۳۳/۱ و ر.ک: تفسیر درالمثور و تفسیر روح البیان ذیل آیه شریفه.
- ۶۲- تفسیر کبیر ج ۱۳۷/۱۱ - ۱۳۹.
- ۶۳- پرتوی از امامت و ولایت، ص ۱۰۱ - ۱۰۴ با تلخیص.
- ۶۴- تفسیر کبیر ج ۲۴/۱۲ - ۲۸.
- ۶۵- تهذیب الاصول، تقریر بحث امام خمینی، شیخ جعفر سبحانی قم - اسماعیلیان ج ۹۶/۱.
- ۶۶- پیام قرآن، ناصر مکارم شیرازی قم - مدرسه امام امیرالمؤمنین(ع)، چاپ اول ۱۳۶۷ ج ۲۰۶/۹ با تصرف.
- ۶۷- مناقب علی بن ابیطالب ابی الحسن علی بن محمد واسطی ابن مغازلی ط: تهران المکتبه الاسلامیه، ص ۱۱۱ - ۱۱۲، حدیث ۳۵۸ - ۳۵۴.
- ۶۸- تفسیر کبیر ج ۲۳/۱۲ القول الثانی وغایه المرام ج ۱۰۵/۱۰.
- ۶۹- پرتوی از امامت و ولایت ص ۷۲ - ۷۴ با تلخیص.
- ۷۰- همان مدرک، ص ۷۵.
- ۷۱- همان مدرک، ص ۷۵ - ۷۶.
- ۷۲- الغدیر ج ۱ / ۲۲۰، حدیث ۱۷.
- ۷۳- درس استاد جوادی آملی ذیل آیه شریفه با اضافات و تصرفات.
- ۷۴- الغدیر ج ۳ / ۱۶۳ - ۱۶۷ و پرتوی از امامت و ولایت، ص ۷۵.
- ۷۵- تفسیر کبیر ج ۲۳ / ۱۸۷.
- ۷۶- همان مدرک، ج ۱۲ / ۲۳ القول الثامن.
- ۷۷- پرتوی از امامت و ولایت، ص ۷۴ - ۷۵.
- ۷۸- تفسیر کبیر ج ۱۸/۱۲ - ۲۱ با تلخیص.
- ۷۹- فتوح ابن اعثم بمبئی (بندر معموره) ۱۳۰۵ هـ، ج ۶۰/۱.
- ۸۰- غایه المرام، ص ۱۰۸ از ابن بابویه به سند خود از ابوسعید وراق والغدیر ج ۱۹۶/۱ و ملحقات احقاق الحق سید شهاب الدین حسینی مرعشی نجفی قم: مطبعه الخيام ط: اولی ۱۴۰۸ هـ ق ج ۳۵/۵ به نقل از فرانس السمطین حموی، بیروت مؤسسه المحمودی ۱۳۹۸ هـ / ۱۹۷۸ م.
- و منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه میرزا حبیب الله هاشمی خوئی تهران مکتبه الاسلامیه ط: ثانی ۱۳۸۶ هـ ق ذیل خطبه شقشقیه و نورالقلین ج ۶۴۳/۱ - ۶۴۵ به نقل از احتجاج طبرسی (ره) و خصال مرحوم صدوق به نقل از سیمای علی بن ابیطالب در قرآن بهجت السادات کسائی فر (پایان نامه دانشگاهی) و به نقل از پرتوی از امامت و ولایت نوشته جمعی از نویسندگان ذیل آیه شریفه.
- ۸۱- همان مدرک ج ۱۱۹/۲۰.
- ۸۲- همان مدرک ج ۱۷۶/۲۱ - ۱۷۷.
- ۸۳- همان مدرک ج ۶۶/۲ ج ۲۰۹/۱۲.
- ۸۴- محاضرات فی اصول الفقه تقریر بحث آیه الله العظمی
- خوئی (ره)، محمد اسحاق فیاض، قم دارالهادی -
- ۸۵- تاج العروس زبیدی فصل الهمزه من باب النون جلدی) و قاموس المحيط فیروز آبادی، فصل النون ج ۱۶۸/۴ و اقرب الموارد شرتونی (سه جلد صحاح جوهری (إن) ج ۲۰۷۳/۵ و لسان العرب و مفردات راغب، ص ۲۶ و جمع الهوامع شرح سیوطی، ص ۱۴۴ و نحو وافی ج ۴۵۱/۱ و ۷۵ ابن هشام باب رابع مسوغات ابتدا به نکره ص المرضیه سیوطی باب تجویز تقدیم خبر شرح منحصره، مثل انما زید شاعر، ص ۴۸ و مطول قصر و شرح مختصر تفتازانی، بحث قصر، جواهر البلاغه سید احمد هاشمی طرق القصر،
- ۸۶- مسند احمد بن حنبل ج ۱۰۹/۳ و صحیح مسد و سائل الشیعه شیخ محمد بن الحسن الحرّ داراحیاء التراث العربی ط: رابعه ۱۳۹۱ ج ۴۶۹/۵.
- ۸۷- تفسیر کبیر ج ۲۷/۱۲ المسئله الثالثه.
- ۸۸- صحیح بخاری ج ۸/۸ و ۳۳ و مسند احمد بن سنن نسائی بشرح حافظ جلال الدین سیوطی العلمیه ج ۴۶/۲ و ج ۱۰۳ و اسدالغابه فی معرفه الحسن علی بن محمد بن عبدالکریم معروف انتشارات اسماعیلیان ج ۸/۵.
- ۸۹- مجمع الزوائد و منبع الفوائد علی بن ابی بکر دارالکتب ۱۴۰۲ هـ ق / ۱۹۸۲ م، ج ۱۲۳/۹.
- ۹۰- غایه المرام ج ۱ / ۱۰۲ بابت ۱۸ و ص ۷ حدیث ۵ و...
- و العمده فی عیون صحاح الاخیار ابن بطریق (۶۴) ص ۵۹ و مناقب ابن مغازلی، ص ۱۱۱ - ۱۱۲، ۳۵۷.
- ۹۱- الغدیر ج ۵۲/۲ و اصول کافی ابی جعفر محمد رازی تهران دارالکتب الاسلامیه، ط: خامسه ۶۳.
- ۹۲- پرتوی از امامت و ولایت / ۶۷ - ۷۱ با تلخیص.
- ۹۳- برگزیده تفسیر نمونه ۵۳۵/۱.
- ۹۴- تفسیر کبیر ج ۴۹/۱۲ - ۵۰.
- ۹۵- پیام قرآن ج ۱۹۹/۹.
- ۹۶- دروس استاد آیه الله جوادی آملی ذیل آیه شریفه.
- ۹۷- پرتوی از امامت و ولایت، ص ۸۵ با تلخیص.
- ۹۸- مسند احمد بن حنبل ج ۲۸۱/۴ طبق نقل فضائل الصحاح السنه سید مرتضی حسینی فیروز دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۳ هـ ج ۴۳۲/۱.
- ۹۹- پیام قرآن ج ۱۸۳/۹ - ۱۹۴ با تلخیص.